

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

مسیحیت در دنیای کنونی

با مطالعه این کتاب در می یابید که مسیحیت کنونی که این همه در زمان ما در داخل و خارج برای آن تبلیغ می کنند آئینی است که با منطق عقل سازگار نیست، و عمر آن پایان یافته است.

فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع).
مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

مسیحیت در دنیای کنونی / مؤلف مکارم شیرازی - قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)، ۱۳۹۰.

ISBN: 978-964-533-149-6

ص ۱۱۹

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. مسیحیت -- بررسی و شناخت. ۲. کتاب مقدس. عهد جدید - نقد و تفسیر. ۳.

مسیحیت - عقاید - بررسی و شناخت. الف. عنوان

م ۲۳۲ م ۷۳۲

BR۱۲۱ / ۲ / م ۷

۱۳۹۰

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

مسیحیت در دنیای کنونی

مؤلف: آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تیراژ: ۳/۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۱۱۹ صفحه / رقعی

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۴۹-۶



امام‌خبر بر ابی‌طالب

قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.com

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

- پیشگفتار..... ۷
- پیش آهنگان استعمار!..... ۷
- مذاهب بزر دنیا..... ۱۱
- آیین مسیحیت..... ۱۳
۱. فرقه کاتولیک..... ۱۳
۲. فرقه اُرتودکس..... ۱۴
۳. فرقه پُروتستان..... ۱۵
- بررسی اناجیل چهارگانه و کتب دیگر مسیحیان..... ۱۹
۱. انجیل مَتّی..... ۱۹
۲. انجیل مَرْقُس..... ۲۰
۳. انجیل لوقا..... ۲۰
۴. انجیل یوحنا..... ۲۱
- آیا اناجیل کتاب‌های آسمانی‌اند؟..... ۲۶
- محتوای اناجیل و سایر کتب عهد جدید..... ۴۱

- ترک ازدواج در اسلام ۶۳
- دورنمای مسیحیت ۶۷
- همه انسان‌ها ذاتاً گناهکارند ۷۵
- بازخرید گناهان بشریت با قربانی شدن مسیح! ۷۹
- توجیه مسأله فداء و نجات ۸۴
- اسلام و موضوع نجات ۸۷
- چگونگی عقاید مسیحیان ۹۱
- شگفتی‌های توحید و تثلیث ۹۵
- آیا وحدت در تثلیث قابل قبول است؟ ۹۹
- خدایان سه گانه سرچشمه اصلی انواع انحرافات ۱۰۳
- شخصیت مسیح از دیدگاه مسیحیان ۱۰۶
- ولادت و نسب مسیح ۱۰۹
- سرانجام زندگی مسیح ۱۱۶

پیشگفتار

پیش آهنگان استعمار!

روزی که حضرت مسیح - به عنوان پیامبر اولوالعزم مأمور هدایت مردم مخصوصاً قوم یهود که سر به طغیان برداشته بودند - شد آیین زلال الهی را در اختیار آنها گذارد.

حواریون - همان دوستان مخلص و فداکار مسیح - مانند پروانه گرد او را گرفته بودند و شهر به شهر می گشت و مردم را به خداوند یگانه و پرهیز از هرگونه ظلم و فساد دعوت می کرد.

انجیل، مجموعه کلمات و وحی الهی که به نیکی ها - مخصوصاً محبت - دعوت می کرد، را در اختیارشان نهاد.

و سرانجام قوم یهود آن زمان، به سرش آوردند آنچه نباید بیاورند.

مسیح به اعتقاد ما مسلمانان و حتی به اعتقاد مسیحیان، به

آسمان صعود کرد و آیین او تدریجاً دستخوش دگرگونی‌ها شد؛ آیین توحید خالص او تبدیل به تثلیث و خدایان سه‌گانه شده و کشیش مجبور به زندگی توأم با تجرّد تا آخر عمر (با همهٔ مفاسد و فجایعش شدند) و مردان و زنان تارک دنیا، بر اثر یک بدعت ناروا، روانهٔ دیرها شدند و از جامعهٔ بشری جدا گشتند و به عباداتی که هرگز خدا به آن امر نکرده بود روی آوردند و چهرهٔ اصیل و شفاف و منطقی مسیحیت به سبب تحریف‌های گوناگون به چهرهٔ غیر منطقی و دور از رحم و انصاف مبدّل گشت.

پاپ‌ها، از مقام روحانیون خدمتگزار، به صورت سلاطین پراقتدار درآمدند و کاخ‌های سلطنتی آنها یادآور سلاطین افسانه‌ای تاریخ شد.

این وضع همچنان ادامه یافت تا اینکه در قرون اخیر تشکیلات مسیحیت در خدمت استعمار درآمد و هر نقطه‌ای را که استعمار غربی آهنگ آن می‌کرد پیشاپیش آنها خیل کشیشان و مبلغان مسیحی روانهٔ آن دیار می‌شدند و با تعلیمات تحریف‌یافته این آیین افکار مردم را تخدیر کرده، آمادهٔ تسلیم شدن در برابر استعمارگران می‌شدند.

به این نکته‌ها توجه فرمایید:

۱. کشورهای آفریقا بیشترین مرکز نفوذ استعمار است و بیشترین مرکز تبلیغات مسیحیت کنونی.
۲. سردمداران کلیسا پیوسته از دولت‌های استعماری حمایت

می‌کنند و دولت‌های استعمارگر از سردمداران کلیسا.

۳. رژیم غاصب اسرائیل که از سوی اکثریت قاطع مردم دنیا منفور شناخته شده هرگز از سوی ارباب کلیسا مورد نکوهش جدی - تا چه رسد به محکومیت - قرار نگرفت.

۴. قبل از انقلاب مردمی ما در ایران چندان تبلیغی از مسیحیت نمی‌شد، زیرا دستگاه طاغوت در خدمت دولت‌های استعماری - یا لاقبل در جهت منافع آنها - در حرکت بود.

اما بعد از انقلاب اسلامی که منافع استعمارگران به خطر افتاد - و مخصوصاً این ایام - تبلیغات آنها به شدت رو به فزونی نهاده، صدها یا هزاران کلیسای خانوادگی تشکیل داده‌اند تا مذهب را با مذهب بکوبند و اساس انقلاب اسلامی را در برابر زیاده‌خواهی مستکبران استاده، سست کنند، و این موج تبلیغاتی شدید راستی عجیب است.

در کشورهای اسلامی که نسیم بیداری و حرکت به سوی استقلال کامل وزیدن گرفته است، مبلغان مسیحی نیز فعال‌تر شده‌اند که استعمارگران را برای رسیدن به اهداف خود و مصادره کردن انقلاب‌ها کمک کنند.

این امور سبب شد که برای روشن شدن اذهان برادران و خواهران مسلمان این مجموعه را که در عین فشردگی، کاملاً گویا و مستدل و مستند است و دور از هرگونه اهانت، به معرفی چهره واقعی مسیحیت کنونی در اختیار همگان قرار گیرد، تا همگی

خطرات و اهداف تبلیغاتی آنها را دریابند و هرگز فریب چهره
ظاهری بشردوستانه آنها را نخورند.

همه شما عزیزان را به مطالعه دقیق آن دعوت می‌کنم.
والسّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

تیرماه ۱۳۹۰

ناصر مکارم شیرازی

مذاهب بزرگ دنیا

امروز در دنیا مذاهب بسیاری وجود دارد که در میان آنها چند مذهب دارای پیروان فراوانی است و اصول عقاید و تعلیمات آن قابل بحث و گفت‌وگوست.

این مذاهب در حقیقت بر دو قسم است:

۱. مذاهب آسمانی که از وحی سرچشمه می‌گیرد و به وسیله پیامبران نشر داده شده است، مانند اسلام و مسیحیت.

۲. مذاهب عقلایی که متکی به وحی نیست و جنبه بشری دارد و البته مبلغان آنها مدعی نبوت و وحی نبوده‌اند، مانند مذهب بودایی که حتی آورنده آن (بودا) مدعی پیامبری نبود و خود را تنها یک اصلاح طلب که برای درمان دردهای بشر آمده، معرفی می‌کرد (شرح این موضوع در جای خود خواهد آمد).

به هر حال از میان این مذاهب گوناگون که در جهان وجود دارد از پنج مذهب زیر به عنوان مذاهب بزرگ که پیروان هر یک از آنها متجاوز از پانصد میلیون تن است می‌توان نام برد؛ به این ترتیب:

۱. اسلام
۲. مسیحیت
۳. هندو
۴. کنفوسیوسی
۵. بودایی

مذهب یهود پیروان بسیار اندکی دارد، ولی از این نظر که ریشه تاریخی خاصی دارد که آن را به مذاهب بزرگ دیگر پیوند می‌دهد و از سوی دیگر امروز با غضب سرزمین فلسطین، پایگاهی در میان کشورهای اسلامی به وجود آورده، بایسته است مورد مطالعه قرار گیرد.

اما در درجه اول باید به بررسی مسیحیت کنونی پرداخت، چه اینکه اولاً پیروان آن از مذاهب دیگر بیشتر است، ثانیاً انتشار آن فعلاً در ممالک به اصطلاح متمدن اروپایی و آمریکایی است، ثالثاً از نظر وابستگی و پیوند آن با استعمار و جنبش‌های ضد اسلامی، رابعاً از نظر داشتن دستگاه‌های مجهز تبلیغاتی حتی در کشورهای اسلامی، در خور مطالعه و بررسی همه‌جانبه است.

آیین مسیحیت

نخستین چیزی که در مسیحیت امروز جلب توجه می‌کند موضوع تقسیم آن به مذاهب سه‌گانه معروف: کاتولیک^۱؛ پروتستان^۲؛ ارتودوکس^۳ است.

۱. فرقه کاتولیک

کاتولیک‌ها اکثریت مسیحیان را تشکیل می‌دهند، نامشان از واژه «کاتولیک» که به معنی کلیسا، کنیسه، هیأت گردانندگان کلیسا است مشتق شده و از کلیسای روم و پاپ پیروی می‌کنند. کاتولیک‌ها تعلیمات مذهبی را فقط از پاپ و دستگاه کلیسا فرا می‌گیرند و غیر آنها را صالح برای این موضوع نمی‌دانند. کاتولیک‌ها به بهشت فروشی و مغفرت‌نامه و بخشش گناه به وسیله

-
1. Catholic
 2. Protestant
 3. Orthodoxy

کشیشان و شفاعت مقدّسین عقیده دارند. آنها روح القدس را در عین حال از پدر و پسر می دانند و معتقد به رهبانیت شدید و تجرّد اجباری کشیشان و ازدواج نکردن آنها در تمام عمر هستند.

۲. فرقه آر تودکس^۱

قرن ها بود که جامعه مسیحیت تحت رهبری کلیسای روم و پاپ ها قرار داشتند ولی رفته رفته از سوی روحانیان مسیحی روم شرقی (ترکیه فعلی و شبه جزیره بالکان) مخالفت هایی شروع شد و کشمکش هایی بر سر پاره ای از مسائل مذهبی میان آنها و کلیسای روم در گرفت. البته تضادهای سیاسی میان روم شرقی و غربی تأثیر فراوانی در دامن زدن به این اختلافات داشت؛ در واقع روم شرقی برای تکمیل استقلال سیاسی خود به دنبال استقلال مذهبی می گشت.

محافل کلیسایی شرقی با تجرّد اجباری و ازدواج نکردن کشیشان مخالف و معتقد بودند که روح القدس ناشی از «پدر» است. مصونیت پاپ ها را از خطا و اشتباه، که مورد قبول کلیسای روم و محافل وابسته به آن بود، مردود می دانستند. همچنین اعتقاد داشتند که برگزاری مراسم مذهبی به زبان های معمول محلی مجاز است. شفاعت و میانجیگری مقدّسین را قبول نداشتند و معتقد بودند نجات مردم در گرو اعمالشان است.

۱. «ارتودکس» در لغت به معنی صاحب عقیده درست و معتدل است.

تفکیک و جدایی کامل کلیسای روم شرقی از غربی هنگامی پی‌ریزی شد که پاپ لئوی چهارم، کشیش قسطنطنیه، پایتخت روم شرقی (استانبول کنونی) را که «میشل سرو لادیس» نام داشت تکفیر کرد و کاردینال‌ها فرمان تکفیر وی را روی محراب «سن سوفی» در انظار مردم قرار دادند.

سرانجام در قرن یازدهم میلادی این دو کلیسا کاملاً از هم تفکیک شدند و فرقه ارتودکس به صورتی مستقل درآمد که برای خود تشکیلات روحانی جداگانه‌ای داشتند.

۳. فرقه پروتستان

در قرون وسطی^۱ کلیسا ظلم و اجحاف عجیبی داشت و بر اثر قدرت مطلقه پاپ‌ها و جهل و نادانی اولیای کلیسا به وضعیتی افتضاح آمیز کشیده شده بود. بسیاری از مردم از این اوضاع به ستوه آمده بودند اما جرأت قیام بر ضد دستگاه پر قدرت پاپ و خرافات آنها را نداشتند.

در گوشه و کنار زمزمه‌هایی می‌شد اما این نغمه‌های مخالف انسجام نداشت. تندروی‌های کلیسا، سوءاستفاده از قدرت، سرکوب هر نوع جنبش علمی و اصلاحی، حمایت و دفاع از

۱. مورخان امروز دوران میان سال ۵۰۰ میلادی تا ۱۵۰۰ را «قرون وسطی» می‌نامند و آن را دوران فقر و بی‌نظمی و جهل و خرافات اروپا و پرتگاهی میان دو قلّه تمدن باستان و معاصر تلقی می‌کنند.

خرافات، بذر یک رفورم و انقلاب مذهبی را در افکار روشنفکران مسیحی پاشیده بود.

تا اینکه در اواخر قرن پانزدهم میلادی، کشیش نسبتاً دانشمندی به نام «آراسموس» نوشته‌هایی در زمینه لزوم اصلاح کلیسا و نجات مسیحیت انتشار داد و افکار را آماده‌تر کرد.

سرانجام مارتین لوتر^۱ که او نیز از کشیشان بود، در اوایل قرن شانزدهم به مخالفت با دستگاه پاپ قیام کرد و نخست از مخالفت شدید با رسم «گناه‌بخشی» کلیسا و «مغفرت‌نامه» آغاز کرد و برای اوّل بار ۹۵ ماده اصلاحی خود را بر در کلیسای وتینبر نصب کرد. کلیسای رُم نخست او را احضار نمود، او نرفت و به مخالفت خود ادامه داد تا اینکه از طرف پاپ لئوی دهم رسماً تکفیر شد. لوتر تکفیرنامه پاپ را در حضور جمعیت آتش زد و چندی بعد برای نخستین بار به ترجمه اناجیل (عهد جدید) پرداخت که مورد مخالفت شدید پاپ بود.

بسیاری از روشنفکران دور او را گرفته و رسماً از او حمایت کردند تا آنجا که پاپ بر اثر نفوذ عمیق وی در قشرهای وسیعی با آن‌همه قدرت، توانایی کوبیدن او را پیدا نکرد.

و به این ترتیب، افکار مخالف دستگاه پاپ‌ها تشکّل یافت و به صورت مذهب پروتستان آشکار گردید و «لوتر» به عنوان رفورمیست بزرگ مذهبی معرفی شد.

1. Martin luther.

پروتستان‌ها اعتراضات فراوانی بر دستگاه پاپ‌ها و عقاید و افکار آنها دارند.^۱

پروتستان‌ها دستگاه پاپ را به رسمیت نمی‌شناسند و مراجعه به مکتب مذهبی را برای همه آزاد می‌دانند. آنها با موضوع گناه‌بخشی و بهشت‌فروشی شدیداً مخالف هستند و رهبانیت را غلط می‌دانند و اصولاً مسائلی مانند «تثلیث» را غیر قابل طرح دانسته و درباره آن سکوت اختیار می‌کنند. آنها ازدواج را برای همه، حتی کشیشان، مجاز می‌دانند و خود «لوتر» نیز ازدواج کرد.

۱. «پروتستان» در اصل از واژه Protest به معنی اعتراض گرفته شده است.

بررسی اناجیل چهارگانه و کتب دیگر مسیحیان

مهم‌ترین کتاب مذهبی مسیحیان که تکیه‌گاه عموم فریق مسیحی است و همچون کتاب آسمانی روی آنها تکیه می‌کنند، در حالی که خواهیم دانست هیچ‌یک صورت کتاب آسمانی ندارد، مجموعه‌ای است که آن را «عهد جدید» می‌نامند (در برابر تورات و کتاب‌های یهود که «عهد قدیم» نامیده می‌شود).

عهد جدید که مجموع آن بیش از یک‌سوم عهد قدیم نیست، از ۲۷ کتاب و رساله‌های پراکنده در موضوعات کاملاً مختلف تشکیل یافته، به این ترتیب:

۱. انجیل متّی^۱

این انجیل به وسیله «متّی» که از شاگردان دوازده‌گانه عیسی بود، در سال ۳۸ میلادی و به عقیده برخی دیگر بین سال‌های ۵۰ تا ۶۰

۱. «متّی»، بر وزن «حتّی»، در اصل به معنی خدابخش است.

میلاادی نگارش یافته است.^۱ و به این ترتیب معلوم می‌شود که این انجیل مدّتی بعد از مسیح نوشته شده است.

۲. انجیل مرقس^۲

«مرقس»، طبق تصریح کتاب قاموس مقدّس، از حواریّون نبود ولی انجیل خود را زیر نظر پطرس تصنیف کرد.^۳ مرقس در سال ۶۸ میلادی کشته شد و می‌گویند وی مؤسس کلیسای اسکندریه بود.^۴

پطرس یا پطرس، از شاگردان دوازده‌گانه معروف عیسی و از اصحاب خاصّ او بود که نوشته‌اند: وی در سال ۱۰ قبل از میلاد تولّد و در سال ۶۷ میلادی وفات یافت. و به این ترتیب، انجیل مرقس نیز مدّت‌ها پس از عیسی نگارش یافته است.

۳. انجیل لوقا

«لوقا» رفیق و همسفر پولس رسول بود و چنانکه خواهیم دید پولس مدّتی پس از عیسی به دین مسیح گروید و در زمان وی

۱. مستر هاکس، کتاب قاموس مقدّس، ص ۷۸۲.

۲. مرقس یا مرقس (به فتح و ضمّ میم)، هر دو ضبط شده است.

۳. قاموس مقدّس، ص ۷۹۲.

۴. المنجد فی الادب والعلوم.

یهودی متعصبی بود. وفات لوقا را در حدود سال ۷۰ میلادی نوشته‌اند و به گفته نویسنده قاموس مقدّس، تاریخ نگارش انجیل لوقا به زعم عمومی تخمیناً ۶۳ میلادی است.^۱

۴. انجیل یوحنا

«یوحنا» از شاگردان مسیح و از رفقا و همسفران پولس است و به گفته نویسنده قاموس مقدّس، شهادت غالب نقّادین تألیف آن را اواخر قرن اوّل نسبت می‌دهد... و این انجیل بعد از اناجیل دیگر منتشر شده است.^۲

از بیانات فوق و از مندرجات این چهار انجیل که عموماً داستان کشته شدن مسیح و حوادث بعد از آن را شرح می‌دهند به خوبی ثابت می‌شود که همه این اناجیل سال‌ها بعد از مسیح نگاشته شده و حتی مؤلف دو انجیل از این چهار انجیل، غیر از شاگردان مسیح بوده‌اند.

۵. کتاب اعمال رسولان یا اعمال حواریون که پنجمین کتاب عهد جدید است، از تصنیفات «لوقا» بوده و آن را مانند خاتمه‌ای بر انجیل خود نوشته و هم تاریخی است درباره کلیسای قدیم یعنی از سال ۳۰ تا ۶۳ میلادی. این کتاب حاوی اعمال همه حواریون

۱. قاموس مقدّس، ص ۷۷۲.

۲. همان، ص ۹۶۶.

نیست بلکه تمام اعمال «پطرس» و «پولس» در آنجا مذکور است.^۱ «لوقا» بنیاد اعمال و زحمات و تعلیمات دین مسیح را در انجیل خود بیان می‌کند و در کتاب اعمال رسولان انتشار آن را بیان کرده است.^۲

از بیانات مزبور، اجمالاً وضعیّت این کتاب و مندرجات آن روشن شد. در ضمن استفاده می‌شود که تاریخ تألیف آن پیش از سال ۶۳ میلادی نبوده، زیرا وقایعی مربوط به این سال در آن ثبت شده است.

نویسنده کتاب قاموس مقدّس نیز تألیف آن را در سال ۶۳ یا ۶۴ تأیید می‌کند (اشاره کردیم که لوقا جزء شاگردان مسیح نبود).
 ۶. پس از کتاب اعمال رسولان، چهارده رساله از ۲۷ رساله عهد جدید را نامه‌های پولس تشکیل می‌دهد که به نقاط مختلف و طوایف گوناگون نوشته است. بعضی از این نامه‌ها طولانی و متجاوز از بیست صفحه است (مانند نامه به رومیان) و بعضی از آنها بسیار کوتاه و چیزی در حدود یک صفحه است (مانند نامه پولس به فلیمون، از شخصیّت‌های مسیحی معاصر وی).

پولس خود از شاگردان مسیح نبود. او در اصل یهودی‌ای سرسخت و متعصب بود و با مسیحیان مخالفت شدید داشت. می‌گویند در سال ۳۷ میلادی در راه دمشق مسیح بر او آشکار گشت

۱. قاموس مقدّس، ص ۸۰.

۲. همان، ص ۸۱.

و ایمان آورد و در زمرهٔ مبلّغان فعّال و پرکار دین مسیح درآمد. وی برای تبلیغ مسیحیت مسافرت‌های بسیاری به نقاط مختلف کرد و بین سال‌های ۶۰ تا ۷۰ میلادی کشته شد.

نویسنده قاموس مقدّس، تاریخ انتشار نامه‌های چهارده‌گانهٔ او را بین سال‌های ۵۲ و ۶۷ میلادی می‌داند.

۷. بیستمین رساله از کتاب‌ها و رساله‌های ۲۷ گانهٔ عهد جدید نامهٔ «یعقوب» است. نویسندهٔ قاموس مقدّس می‌گوید: زعم عموم این است که این رساله را یعقوب برادر مسیح در اورشلیم تخمیناً در سال ۴۵ میلادی نگاشت. اگر این تاریخ صحیح باشد این رساله زودتر از تمام نوشته‌های دیگر عهد جدید تألیف شده است.^۱ این رساله مجموعه نصایحی است که یعقوب به یهودیان تازه‌مسیحی شدهٔ آن زمان نوشته است.

ضمناً باید دانست که دو تن از دوازده شاگرد مسیح، یعقوب نام دارند که یکی را یعقوب کبیر و دیگری را یعقوب صغیر می‌نامند. در اینکه آیا این یعقوب برادر مسیح همان یعقوب صغیر است و همچنین در اینکه آیا این یعقوب برادر مادری مسیح (از مریم)، یا برادر پدری او (از یوسف نجّار به عقیدهٔ آنها) بوده، اختلاف است. ۸. نامه‌های پطرس - رسالهٔ ۲۲ و ۲۳ عهد جدید از نامه‌های پطرس تشکیل یافته است.

۱. قاموس مقدّس، ص ۹۵۸.

پطرس^۱ از شاگردان دوازده گانه مسیح (حواریون) بلکه از اصحاب خاص او بود زیرا در میان حواریون برخی افراد بیشتر مورد توجه هستند که پطرس یکی از آنهاست. نویسنده کتاب قاموس مقدس می گوید: احتمال کلی دارد که وی در سال ۶۶ یا ۶۸ میلادی جهان را بدرود گفته باشد. بعضی معتقدند انجیل مرقس نیز زیر نظر پطرس نگارش یافته است.

اما در مورد دو نامه فوق که پطرس به عنوان کلیساهای آسیای صغیر و یهودیان جدیدالایمان و جدیدالایمان های قبایل دیگر نگاشته، احتمال می رود که نامه اول آن در حدود سال ۴۸ میلادی یا بعد از آن نوشته شده باشد، چون به پاره ای از حوادث سال ۴۸ میلادی در آن اشاره شده است.

نامه دوم نیز مسلماً بعد از این تاریخ بوده است. مضمون این نامه ها، نصایح و پند و اندرزهایی است که پطرس به تازه مسلمانان آسیای صغیر و امثال آنها داده، که نه جنبه وحی دارد و نه کتاب آسمانی.

۹. نامه های یوحنا - پس از نامه های پطرس به سه فقره از نامه های یوحنا برخورد می کنیم که به ترتیب رساله های ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ عهد جدید را تشکیل می دهند. این نامه ها را یوحنا که از حواریون دوازده گانه است نگاشته. یکی از این نامه ها جنبه عمومی دارد و ممکن است که به ضمیمه انجیل خود به عنوان پاسخ به

۱. گاهی «پطرس» و «پطرس» نیز خوانده اند.

ایرادهایی نوشته که برخی مخالفان به شخصیت عیسی داشته‌اند. دو نامه دیگر جنبه خصوصی دارد که یکی از آنها را برای زن ناشناسی به عنوان مبهم «خاتون» که احتمال می‌دهند از زنان باشخصیت و کاردان مسیحی بود نوشته، و نامه دوم خطاب به شخصی به نام غایوس است که او را برای صفات نیکی که داشته مدح و ستایش می‌کند.

صاحب کتاب قاموس مقدّس در مورد غایوس احتمال می‌دهد که او از رفقا و میزبانان پولس است که در برخی سفرهای تبلیغی پولس همراه او بوده است.

وی می‌گوید: عموماً معتقدند که نامه‌های یوحنا در اُفسس^۱ به سال‌های ۹۶ تا ۹۸ میلادی نگارش یافته است.

از مطالب مزبور روشن شد که نامه‌های یوحنا نیز همان وضعیّت سایر نامه‌ها و رسالات عهد جدید را دارد، افزون بر اینکه دو فقره از این نامه‌ها جنبه خصوصی دارد.

۱۰. نامه یهودا - رساله ۲۶ عهد جدید نامه یهودا است. این نامه ظاهراً به سال ۶۶ میلادی منسوب است و به منظور تحذیر از پیروی معلمان دروغین و شرکت در فساد نوشته شده است.^۲ نویسنده این نامه که مربوط به شرایط خاص آن روز و مبارزه با

۱. «اُفسس» که گاهی «اُفسوس» نیز گفته می‌شود، از شهرهای معروف آسیای صغیر بوده است.

۲. قاموس مقدّس، ص ۹۸۲.

افراد به اصطلاح منحرف آن زمان بوده، از شاگردان دوازده گانه مسیح به نام یهودا است. ماهیت این نامه نیز از بیانات مزبور معلوم شد.

۱۱. مکاشفه یوحنا - آخرین قسمت عهد جدید مکاشفه یوحنا است که می گویند آن هم در شهر افسس و تخمیناً در سال های ۹۶ تا ۹۸ میلادی نوشته شده است.^۱

از مندرجات این رساله به خوبی برمی آید که آن شرح خواب عجیب و غریبی است که یوحنا دیده، او مشاهدات خود را در این خواب که آمیخته با نصایح و موعظه هایی است شرح می دهد و به نام «مکاشفه» معروف شده است.

این بود وضعیت اناجیل و سایر رساله های عهد جدید و چگونگی پیدایش آنها و مضامینی که در بر دارند.

* * *

آیا اناجیل کتاب های آسمانی اند؟

از مجموع مطالعه بحث های گذشته مربوط به تاریخ نگارش انجیل های چهارگانه و سایر کتب عهد جدید و هویت نویسندگان آنها، همچنین از مطالعه محتویات این کتاب ها و گواهی مسیحیان، چنین به دست می آید:

اناجیل و سایر کتاب ها و رساله های عهد جدید بخشی از

۱. قاموس مقدس، ص ۹۶۷.

نوشته‌هایی است که شاگردان مسیح یا شاگردان شاگردان او سال‌ها پس از وی به رشته تحریر درآوردند.

اناجیل در حقیقت سیره و تاریخ زندگی و حتی چگونگی کشته شدن مسیح (به عقیده مسیحیان) و بخشی از حوادث پس از او به ضمیمه مختصری از تعلیمات وی است و رساله‌های دیگر نیز تاریخچه بخشی از فعالیت‌های تبلیغی شاگردان و تابعین مسیح در قرن اول میلادی است.

اکنون این پرسش پیش می‌آید که در این صورت، کتاب آسمانی مسیح (یعنی مجموعه تعلیمات الهی و معارف و احکام و دستورهایی که از ناحیه خداوند به او وحی گردیده) چه شده است و کجا رفته؟ بی‌تردید آیاتی بر مسیح ﷺ نازل شده، ولی چرا در زمان خود مسیح جمع‌آوری نگردیده، یا اگر گردآوری شده چگونه از بین رفته است؟

و اصولاً چرا مسیحیان این مطلب را به روی خود نمی‌آورند و حاضر نیستند توضیحات کافی و قانع‌کننده‌ای در این زمینه در اختیار بحث‌کنندگان بگذارند؟ مسلماً آنها پاسخی قانع‌کننده ندارند و نمی‌توانند سرنوشت انجیل واقعی را (یعنی آیاتی که بر عیسی نازل شده است) کاملاً روشن سازند، لذا آن را کاملاً نادیده گرفته و محور تمام سخنان خود را کتاب‌ها و رساله‌هایی که بعد از مسیح به دست افراد مختلفی نوشته شده است قرار می‌دهند و نام انجیل را هم بر چهار بخش از این کتاب‌ها می‌گذارند با اینکه از پاره‌ای از

مندرجات همین اناجیل برمی آید که مسیح دارای انجیل بوده است. مثلاً مرقس در جملهٔ اوّل باب اوّل انجیل خود می‌گوید: «ابتدا انجیل عیسی مسیح پسر خدا!» ولی پس از آن شرح حالات مسیح را بیان می‌کند.

دومین پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است که چرا با این اناجیل و نامه‌ها و خوابنامه‌ها با آن کیفیتی که خود مسیحیان به آن اعتراف دارند معاملهٔ وحی آسمانی می‌شود و آن را تا این اندازه مقدّس می‌شمرند با اینکه هیچ یک کتاب آسمانی نیست؟

مسیحیان برای این پرسش دو نوع پاسخ می‌گویند:

اوّل - گاه می‌گویند: «منابع اطلاعات نویسندگان اناجیل، مطالب و حقایقی بود که به وسیلهٔ رسولان، شاگردان و مردم آن عصر ایراد و تکرار می‌شد و یک عنوان و شکل متحدی بعد از قیام مسیح داشت و بدون شک بعضی از این وقایع پیش از نوشته شدن اناجیل به رشتهٔ تحریر درآمده».^۱

مطابق این نظریه، منبع جمع‌آوری اناجیل اوّلاً برخی شاگردان مسیح و ثانیاً مطالبی بوده که در میان مردم دهان به دهان می‌گشته، به اضافهٔ بعضی از نوشته‌های قبلی بوده است که کم‌و‌کیف آن در دست نیست.

ولی این سخن از چند جهت قابل ایراد است:

۱. شاگردان مسیح همه متفقاً به نوشتن این اناجیل مبادرت

۱. قاموس مقدّس، ص ۱۱۲.

نکردند بلکه در نوشتن هر انجیلی تنها یکی از شاگردان یا یکی از شاگرد شاگرد شاگردان دست اندر کار بوده و چنانکه خواهیم دید خود این شاگردان نیز (طبق گفته اناجیل) افراد مورد اعتمادی نبوده‌اند و بعضی از آنها دست به جنایات عجیبی زدند. پس چگونه به چنین کتاب‌هایی که هر کدام به وسیله یک یا دو نفر نوشته شده می‌توان اعتماد کرد، به خصوص که افراد کاملاً مورد اعتمادی هم نبوده‌اند.

۲. هیچ دلیلی در دست نیست که نویسندگان اناجیل، نوشته‌های قبلی مربوط به زمان مسیح در دست داشته‌اند و مطالبی را که از وی شنیده‌اند در زمان وی نوشته باشند، حتی مورخان مسیحی جرأت چنین ادعایی را ندارند و مدرکی بر آن یافت نمی‌شود.

۳. با توجه به اینکه غالب مردم آن زمان بی‌سواد بوده‌اند و با توجه به اینکه در نوشتن کتاب اصلی مسیح (مجموعه وحی‌هایی که بر او نازل شده) در زمان خود مسیح کوتاهی شده و یا اگر نوشته شده از میان رفته است، هرگز به شایعات و مطالبی که در افواه مردم آن زمان مشهور بوده (آن‌هم سال‌ها پس از مسیح) نمی‌توان به عنوان یک منبع قابل اعتماد تکیه کرد. خوشبختانه در این اناجیل نیز کمتر مطلبی به عنوان تعلیمات آسمانی مسیح دیده می‌شود بلکه چنانکه گفته شد غالباً شرح حال او و یارانش است.

دوم - گاهی برای اثبات درست بودن اناجیل، پا را از این فراتر نهاده و می‌گویند: بعد از درگذشت مسیح، روح‌القدس مطالب اناجیل را به نویسندگان آنها وحی و الهام کرده، زیرا مسیح پس از

آنکه از مردگان برخاست به میان آنان آمد و به همه آنها رسالت داد و در روز پنجاهم (پنجاه روز پس از شهادت او) همه شاگردانش - طبق وعده‌ای که مسیح به آنها داده بود - از روح القدس پر شدند. برای اثبات این مدعا شواهدی از خود اناجیل اقامه کرده‌اند که نمونه آن را در اینجا می‌آوریم:

در باب بیستم انجیل یوحنا می‌خوانیم: «و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به سبب ترس از یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت: سلام بر شما باد! و چون این را گفت دست‌ها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند شاد گشتند. باز عیسی به ایشان گفت: سلام بر شما باد! چنانکه پدر مرا فرستاد من نیز شما را می‌فرستم و چون این را گفت دمید و به ایشان گفت: روح القدس را بیایید.»^۱

طبق این بیان، عیسی چند روز پس از کشته شدن، در میان شاگردان خود آمد و برای معرفی خود، آثار شکنجه را که در دست و پهلویش بود به آنها نشان داد و گفت: شما فرستادگان من هستید و در آینده‌ای نزدیک روح القدس به سراغ شما خواهد آمد.

سپس در کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم:

«چون روز پنجاهم رسید همگی به اتفاق یکجا بودند. ناگاه صدایی چون صدای باد شدید که می‌وزید از آسمان آمد و همه آن

۱. انجیل یوحنا، جمله‌های ۱۹ - ۲۲.

خانه را که در آنجا نشسته بودند پر کرد... و همگی ایشان به روح القدس مملو شدند».^۱

این ادعا نیز از جهات مختلفی مردود است زیرا:

اولاً هیچ‌گونه دلیلی بر رسالت شاگردان دوازده‌گانه مسیح به معنی نبوت از جانب خدا و نزول وحی در دست نیست و جمله‌هایی که در بالا از اناجیل و سایر کتاب‌های عهد جدید نقل شد - و جملات مشابه آنها - کمترین دلالتی بر این موضوع ندارد. اما عبارتی که از انجیل یوحنا نقل شد کاملاً بر خلاف دلالت دارد، زیرا این عبارت می‌رساند که شاگردان مسیح، رسول و فرستاده او بودند نه رسول و فرستاده خدا؛ مانند مبلغانی که پیامبر اسلام ﷺ برای دعوت اقوام دیگر به نقاط مختلف می‌فرستاد.

اما بر شدن حواریون از روح القدس، که از کتاب اعمال رسولان نقل کردیم، به هیچ‌وجه به معنی نزول وحی نیست بلکه کلمه روح القدس در انجیل گاهی به معنی کمک‌های غیبی و معنوی، یا فطرت توحید و ایمان به خدا که شامل همه افراد مؤمن می‌شود استعمال می‌گردد. شاهد گویای این مدعا، جمله پنجم از باب پنجم رساله پولس بر دیسان است آنجا که می‌گوید: «زیرا که محبت خدا در دل‌های ما به روح القدس که به ما عطا شد ریخته شده است».

واضح است که در این عبارت، اعطای روح القدس به معنی نبوت و رسالت نیست، بلکه به معنی روح ایمان و مدد‌های معنوی

۱. اعمال رسولان، باب ۲، جمله‌های ۱-۴.

نسبت به همگان است.

از همه گذشته چگونه می‌توانیم با انجیل‌هایی که وضعیّت آن مشکوک و فعلاً مورد بحث ماست، صدق و درستی خود آنها را ثابت کنیم؟ آیا به گفته یوحنا یا پولس و امثال آنها، موقعیّت و مقام خود و هم‌ردیفانشان را می‌توان اثبات کرد؟

آیا می‌توان خود اناجیل را شاهد صدق اناجیل گرفت؟ بنابراین باید اعتراف کرد که مسأله نبوّت حواریون، افسانه‌ای بیش نیست که برای سروسامان دادن به اوضاع بی‌سروسامان اناجیل فعلی اختراع شده است؛ وگرنه هیچ‌گونه مدرکی برای این ادّعا در دست نیست. ثانیاً معلوم نیست چرا روح‌القدس که زحمت کشید و انجیل عیسی را - که احتمالاً پس از عیسی در جریان مبارزه شدید یهود با مسیحیان از بین رفته بود - مجدداً برای مسیحیان آورد، تنها یک انجیل درست مطابق تعلیمات اصلی مسیح در اختیار آنها قرار نداد؟ چرا چهار انجیل بر چهار تن از شاگردان با عبارات گوناگون و گاهی با مطالب مختلف و احیاناً متناقض و بر ضدّ هم (چنانکه توضیح آن خواهد آمد) نازل گردانید؟! بنابراین باید پذیرفت که این روح‌القدس در این کار خود گرفتار بی‌سلیقگی یا اشتباهی بزر شده است!

ثالثاً بسیاری از مندرجات اناجیل، شرح مشاهدات شخصی حواریون و حوادثی است که خود شاهد و ناظر آن بوده، یا از دیگران شنیده‌اند و جنبه وحیانی ندارد و اگر فرضاً وحی آسمانی

به وسیله روح القدس باشد تشخیص آن از استنباطات و مسموعات نویسندگان اناجیل ممکن نیست.

رباعاً از پاره‌ای از مندرجات اناجیل برمی‌آید که شاگردان مسیح چنان افراد مورد اعتمادی نبودند که شایستگی مقام رسالت را داشته باشند.



شاگردان مسیح در آغاز دوازده تن بودند به نام‌های، پطرس و یوحنا و متی و یعقوب و اندریاس و فیلیپس و توما و برثولما و یعقوب بن حلفی و شمعون غیور و یهوذا برادر یعقوب و یهوذا اسخریوطی.^۱

یهودای اسخریوطی در زمان مسیح از خاصان و نزدیکان او و امین بیت‌المال بود ولی طبق شهادت عهد جدید، در بیت‌المال خیانت کرد و اموال فقرا را دزدید.

و همو بود که در خون مسیح - به عقیده مسیحیان - شرکت جست و در برابر مبلغی بسیار مختصر او را تسلیم دشمنان کرد؛ از این رو وی را از زمره شاگردان مسیح طرد کردند و شخص دیگری را به نام «متیاس» به جای او برگزیدند.^۲

۱. «اسخریوط» در اصل مرکب از دو کلمه «اس» به معنی مرد و «خریوت» است که یکی از شهرهای فلسطین بوده است.

۲. اسامی شاگردان دوازده گانه و آن که به جای «یهودا اسخریوطی» انتخاب گردید، در باب اول اعمال رسولان آمده است.

اینک به شرح گوشه‌ای از حالات او از کتب عهد جدید می‌پردازیم:

در انجیل متی می‌خوانیم: «آن‌گاه یکی از آن دوازده تن که به یهودای اسخریوطی مسمی بود، نزد رؤسای کهنه رفته، گفت: مرا چند خواهید داد تا او (مسیح) را به شما تسلیم کنم؟ ایشان سی پاره نقره با وی قرار دادند».

و در همین انجیل می‌خوانیم: «ناگاه یهودا که یکی از آن دوازده تن بود، با جمع کثیری با شمشیرها و چوب‌ها از جانب رؤسای کهنه و مشایخ قوم آمدند و تسلیم‌کننده او به ایشان (یهودا) نشانی داده، گفت: هر که را بوسه زخم همان است او را محکم بگیرد در ساعت نزد عیسی آمده، گفت: سلام یا سیدی!»^۱

به این ترتیب این شاگرد بی‌وفا، با حقه‌بازی، عیسی را به قیمتی ناچیز به دست دشمنان سپرد تا او را به قتل برسانند. گرچه از باب بعد (باب ۲۷ انجیل متی) برمی‌آید که او بعداً پشیمان شد و خواست پول را پس بدهد ولی دشمنان مسیح نگرفتند و گفتند: این خونبهاست و آن را در بیت‌المال نمی‌گذاریم! سپس یهودا دست به انتحار زد و خود را خفه کرد! این یک نمونه.

اما در مورد سایر شاگردان نیز در اناجیل، مذمت‌های شدیدی دیده می‌شود، از جمله اینکه:

۱. در آن شب خطرناک که عیسی به دست یهودیان گرفتار شد،

۱. انجیل متی، باب ۲۶، شماره‌های ۴۷ و ۴۸.

همه او را رها کرده و متفرق شدند و هر یک به نزد خاصان خود رفتند، چنانکه انجیل یوحنا می‌گوید: «اینک ساعتی آمده که متفرق خواهید شد هر یکی به نزد خاصان خود و مرا تنها خواهید گذاشت».^۱

در انجیل متی نیز می‌خوانیم: «در آن وقت جمیع شاگردان او را گذارده گریختند!»^۲

و به این ترتیب، پیشوا و بزرگوار و استاد خود را در سخت‌ترین وضعیت رها کرده و از حمایت و فداکاری در راه او مضایقه کردند و گریختند.

۲. درباره پطرس که از بزرگوارترین و مقرب‌ترین شاگردان مسیح است و در شب هجوم یهود نیز مقداری ایستادگی به خرج داد، می‌خوانیم: در آن شب هنگامی که مکرر از او پرسیدند آیا عیسی را می‌شناسی؟ از ترس جان خود سه مرتبه عیسی را انکار کرد، حتی بر او لعن فرستاد و قسم خورد که من اصلاً او را نمی‌شناسم.^۳

در حالی که قبلاً مسیح به او گفته بود قبل از بانگ خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد و او در پاسخ گفته بود اگر هم کشته شوم چنین نمی‌کنم.^۴

۱. انجیل یوحنا، باب ۱۶، شماره ۳۲.

۲. انجیل متی، باب ۲۶، شماره ۵۶.

۳. همان، شماره‌های ۶۹-۷۵.

۴. همان، شماره ۳۵.

با آنکه از اناجیل برمی آید که مسیح پیشتر از وضع خطرناک آینده خود و خطرهایی که از ناحیه یهود متوجه وی می شود به او خبر داد، ولی پطرس او را گرفته و گفت: «حاشا از تو ای خداوند که اینها هرگز بر تو واقع نخواهد شد. ولی عیسی به او گفت: دور شو از من ای شیطان، زیرا که باعث لغزش من می باشی، زیرا نه امور الهی بلکه امور انسانی را تفکر نمی کنی!»^۱

آیا با چنین نقاط ضعفی که در شاگردان مسیح - البته طبق شهادت اناجیل موجود - بوده است می توان باور کرد که آنها پیامبر باشند و از طرف خداوند بر آنها وحی نازل شود و مأمور هدایت مردم گردند؟! کسانی که از ترس جان خود، در سخت ترین لحظات هر چیز را فراموش کنند و فرار را بر قرار اختیار نمایند، یا بر پیشوای خود لعن فرستند با آنکه تمام جریان را قبلاً از پیشوای خود شنیده بودند و قول فداکاری داده بودند، چگونه صلاحیت مقامی به آن عظمت دارند؟!

سؤال

ممکن است به ما ایراد کنند که اگر غیر مسلمانان در صحّت اناجیل موجود تردید کنند جا دارد ولی مسلمانان حق ندارند در آن تردید نمایند، زیرا قرآن در آیات بسیاری صحّت اناجیل موجود در زمان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را تأیید و تصدیق کرده است و اگر تحریفی در

اناجیل رخ داده باشد مسلماً مربوط به قبل از آن زمان است؛ بنابراین، اناجیل موجود که عیناً همان اناجیل زمان نزول قرآن است، از نظر مسلمانان باید محترم شمرده شود.

قرآن در آیه ۴۱ سوره بقره می‌فرماید: «مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ» و در آیات بسیاری از جمله ۸۹ و ۱۰۱ سوره بقره می‌فرماید: «مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ» و در آیه ۴۸ سوره مائده می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ».

پاسخ

برخی بزرگان^۱ در پاسخ آیاتی که تعبیر به «مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ» یا «مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ» شده است فرموده‌اند که منظور این است: «كَوْنُهُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنَ التَّوْحِيدِ وَبُطْلَانِ الشَّنَوِيَّةِ وَمِنَ الْإِعْتِقَادِ بِالْوَحْيِ وَنُبُوءَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَنُزُولِ الْكُتُبِ الْمُقَدَّسَةِ وَيَوْمِ الْقِيَامَةِ».

مختصر اینکه قرآن مجید اصول معارف حقه دینی را که اهل کتاب با آن آشنایی داشتند تصدیق می‌کند بدین رو «لِما مَعَهُمْ» فرموده، نه لِما مَعَهُمْ مِنَ الْكِتَابِ.

سپس شاهی بر این مطلب ذکر کرده، می‌گوید: اینکه قرآن چگونه ممکن است تمامی مندرجات تورات و انجیل موجود را تصدیق کند با اینکه در آیات خود ضمن بیان سرگذشت پیامبران

۱. علامه بلاغی در الرحلة المدرسیه.

گذشته، بسیاری از نسبت‌های ناروایی را که به آنها می‌دادند تکذیب کرده، با این حال چگونه ممکن است همه آن کتاب‌ها را تصدیق کند؟

و در مورد آیاتی که تعبیر به «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» شده، می‌فرماید: منظور از جمله «بَيْنَ يَدَيْهِ» تقدّم زمانی است نه مکانی، زیرا قرآن شخص نیست که از نظر مکان جلو یا عقب داشته باشد؛ بنابراین، منظور از آیات مزبور تصدیق کتاب‌های آسمانی است که پیش از قرآن نازل گردیده. بدیهی است کتاب‌هایی که مورد تصدیق قرآن هستند همان کتاب‌های اصلی غیر محرّف است که در زمان انبیای گذشته وجود داشته‌اند نه کتاب‌های موجود.

در مورد کلمه «مُهَيِّمًا» که به معنی مراقبت قرآن از کتاب‌های آسمانی دیگر است چنین می‌گوید: قرآن جلوی تحریف کتاب‌های آسمانی را گرفته، نه به این معنی که قرآن دارای نیرویی مادی و جسمانی است که جلوی تحریف‌کنندگان را بگیرد، بلکه به این معنی که قرآن با بیان حقایق، پرده از روی کار محرّفان برداشته و مشتشان را باز می‌کند.^۱

ولی ما معتقدیم که آیات مزبور عموماً معنای دیگری را تعقیب می‌کند و اشاره به حقیقت دیگری است و آن اینکه آیات مختلفی از قرآن گواهی می‌دهد که نشانه‌های پیامبر اسلام و آیین او در همان کتاب‌های محرّف که در دست یهود و نصاری آن زمان بوده وجود

۱. تلخیص از الرحلة المدرسية، ص ۲۳۲ - ۲۳۶.

داشته، زیرا مسلم است منظور از تحریف کتاب‌های آسمانی این نیست که تمام کتاب‌های موجود باطل و بر خلاف واقع است، بلکه به یقین بخشی از تورات و انجیل واقعی در لابه‌لای همین کتاب‌ها وجود داشته و دارد و نشانه‌های پیامبر اسلام یا در همین کتاب‌ها و یا سایر کتاب‌های مذهبی که در دست یهود و نصاری بوده، وجود داشته است (الان هم اشاراتی در آنها هست).

و به این ترتیب، قیام پیامبر و دعوت او و کتاب آسمانی وی عملاً تمام آن نشانه‌ها را تصدیق کرده و با آن مطابقت داشته است چنانکه در جمله «قَدْ صَدَّقَتِ الرُّعْيَا»^۱ یعنی کار تو مطابق خوابی است که دیده‌ای!

و در آیه «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ»^۲ این حقیقت صریحاً بیان گردیده است. در آیات دیگری نیز این مطلب وارد شده که نشانه‌های پیامبر اعظم در کتاب‌های مزبور بوده است. از جمله شواهد روشن بر این معنی، آیه ۴۱ سوره بقره است که می‌فرماید: «عَامِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَٰ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا»^۳.

۱. ترجمه: «آن رؤیا را تحقق بخشیدی» سوره صافات، آیه ۱۰۵.

۲. ترجمه: «همان کسانی که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» (و درس‌نخوانده) پیروی می‌کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که به صورت مکتوب نزدشان است، می‌یابند». سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳. ترجمه: «و به آنچه نازل کرده‌ام ایمان بیاورید؛ که نشانه‌های آن با آنچه در کتاب شماسست مطابقت دارد؛ و نخستین کافر به آن نباشید؛ و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید».

منظور از گرفتن «تَمَن قَلِيل» در برابر آیات خدا چیست؟ از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود که جمعی از علمای اهل کتاب هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ با همان نشانه‌ها ظهور کرد، کتاب‌های خود یا آیاتی را که مربوط به پیامبر بود پنهان کردند تا بتوانند چند روزی دیگر بر پیروان خود حکومت کنند.

مخصوصاً در شأن نزول آیه فوق نقل شده که «حُیِّ بن أَخْطَب» با چند تن از علمای یهود هر سال در منزل یکی از یهودیان میهمانی داشته، او به خاطر ادامه این‌گونه میهمانی‌ها حاضر نشد که آیات مربوط به نشانه‌های پیامبر اسلام ﷺ را از کتاب‌های مذهبی خود فاش کند.

اتفاقاً پس از مراجعه به برخی تفاسیر معروف اسلامی، مانند مجمع‌البیان مرحوم طبرسی دیدیم که در تفسیر آیه ۴۱ سوره بقره همین معنی را بی‌آنکه ذکری از اشکال مزبور به میان آمده باشد اختیار کرده‌اند.

در هر صورت آیات مزبور چیزی جز تصدیق عملی قرآن و پیامبر نیست به نشانه‌های حَقَّانِیَّتِ آنها در کتاب‌های گذشته نمی‌رساند و کوچک‌ترین دلالتی بر تصدیق تمام مندرجات تورات و اناجیل ندارد.

محتوای اناجیل و سایر کتب عهد جدید

از بحث‌های گذشته این حقیقت روشن شد که هیچ‌یک از اناجیل موجود و سایر کتاب‌های بیست و هفتگانه عهد جدید، کتاب آسمانی‌ای که بر حضرت مسیح ﷺ نازل گردیده نیست و همه مورخان مسیحی نیز معترفند که این کتاب‌ها بعداً نگارش یافته و از دادن توضیح قانع‌کننده دربارهٔ اینکه انجیل واقعی (کتاب آسمانی مسیح) چه شده است عاجزند.

اکنون می‌خواهیم قطع نظر از مدارک تاریخی و اعترافات صریح مزبور، خود اناجیل را از نظر محتویات، مطالعه و بررسی کنیم. این مطالعات و بررسی‌ها به ما اطمینان می‌دهد که اناجیل کنونی نمی‌تواند کتاب آسمانی بوده باشد، زیرا اولاً بسیاری از مندرجات و محتویات آنها زنده و دور از منطق و سست و بی‌اساس است. ثانیاً مندرجات آنها دارای تناقض و اختلاف است.

برای اثبات بخش اول چند نمونه زیر کافی است:

۱. در جمله‌های مختلفی از اناجیل، عیسی خداوند معرفی شده

است. فی‌المثل در انجیل مرقس از قول مسیح چنین نقل می‌کند: «چگونه کاتبان می‌گویند مسیح پسر داوود است... خود داوود او را خداوند می‌خواند، پس چگونه او را پسر می‌باشد (یعنی پسر او می‌باشد) و عوام النَّاس کلام او را به خشنودی پذیرفتند».^۱

همین مطلب در انجیل متی درباره عیسی نقل شده، آنجا که می‌گوید: «عیسی از ایشان پرسیده، گفت: درباره مسیح چه گمان می‌برید؟ او پسر کیست؟ بدو گفتند: پسر داوود! گفت: پس چطور داوود در روح او را خداوند می‌خواند چنانکه می‌گوید: خداوند به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم، پس هرگاه داوود او را خداوند می‌خواند چگونه پسرش می‌باشد».^۲

نظیر این تعبیر در اناجیل دیگر نیز وجود دارد. زننده بودن این تعبیر جای تردید نیست، چه اینکه ظاهر آن شرک آشکار و دعوی الوهیت مسیح است.

۲. در انجیل یوحنا تبدیل شدن آب به شراب ناب را از نخستین معجزات مسیح معرفی می‌کند، آنجا که می‌گوید: «عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند و چون شراب تمام شد مادر عیسی بدو گفت شراب ندارند. (تا آنجا که می‌گوید) عیسی بدیشان گفت: قدها را از آب پر کنید و آنها را لبریز کردند

۱. انجیل مرقس، باب ۱۲، جمله‌های ۳۵-۳۷.

۲. انجیل متی، باب ۲۲، جمله‌های ۴۴ و ۴۵.

پس بدیشان گفت: الان بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید پس بردند و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود بچشید و ندانست که از کجاست لیکن نوکران که آب را چشیده بودند می‌دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته بدو گفت هر کسی شراب خوب را اول می‌آورد چون مست شدند بدتر از آن را، لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی!! و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در «قانای جلیل»^۱ صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.^۲

و عجیب‌تر اینکه در جمله‌هایی که در انجیل متی از مسیح در روز پیش از شهادتش (به عقیده مسیحیان) نقل شده، صریحاً شراب را «خون مسیح» معرفی می‌کند، آنجا که می‌گوید: «و چون ایشان (یعنی شاگردانش) غذا می‌خوردند عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده به شاگردان داد و گفت: بگیری و بخورید این است بدن من! و پیاله را گرفته شکر نمود و بدیشان داد و گفت همه شما از این بنوشید زیرا که این است خون من!... اما به شما می‌گویم که بعد از این از میوه مو نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود تازه آشامم!»^۳

مسیحیان امروز هم برای تجدید آن خاطره، مراسمی به نام

۱. یکی از شهرهای فلسطین است.

۲. انجیل یوحنا، باب دوم، جمله‌های ۲-۱۲.

۳. انجیل متی، باب ۲۶، جمله‌های ۲۶-۳۰.

«عشای ربّانی» برپا می‌سازند و نان و شراب را به نام جسم و خون مسیح! با آداب خاصی میان افراد خود تقسیم می‌کنند (شرح عشای ربّانی و آداب عجیب آن بعداً خواهد آمد).

اکنون این پرسش پیش می‌آید مایعی که آثار سوء آن بر جسم و جان انسان محسوس است و زیان‌های بهداشتی آن در تمام کتاب‌های بهداشتی نوشته شده و از نظر مفاسد اخلاقی و اجتماعی نیز زیان‌هایی غیر قابل انکار دارد و حتی کسانی که به آن آلوده هستند مانند معتادان به موادّ مخدر، در عین اینکه از اثر تخدیری آن لذّتی زودگذر می‌برند به زیان آن معترفند، با این حال چگونه می‌توان پذیرفت پیامبری که راهنمای اخلاقی مردم است شراب‌سازی کند، سهل است، نخستین معجزه‌اش ساختن شراب باشد و او و شاگردانش در مجلس عمومی آنچنان می‌گساری کنند؟! و شگفت‌آور اینکه شراب را خون خود معرفی کند؛ خونی که در عروق انسان جریان دارد و مایه حیات و ادامه زندگی اوست.

آیا ممکن است کتابی که محتویاتش از این قبیل است یک کتاب آسمانی و راهنمای بشر باشد؟

از همه عجیب‌تر اینکه در کتب عهد قدیم (تورات و سایر کتاب‌های یهود) که مورد قبول تمام مسیحیان جهان است و هم به وسیله آنها ترجمه و در سراسر دنیا نشر گردیده، بارها از شراب مذمت کرده و آن را منافی پرهیزگاری و مخالف با عقل و حکمت و همردیف زنا شمرده است:

در سفر اعداد از اسفار تورات چنین می‌خوانیم:
 «خداوند موسی را خطاب کرده گفت: بنی اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: چون مرد یا زن نذر خاص (نذر پرهیزگاری) کند و خود را برای خدا تخصیص نماید (پارسا سازد) از شراب و مسکرات بپرهیزد و سرکه شراب و سرکه مسکرات را ننوشد و هیچ عصیر انگور ننوشد و انگور تازه یا خشک نخورد و تمام ایام تخصیصش (نذر پرهیزگاریش) از هر چیزی که از تاک انگور ساخته شود از هسته تا پوست نخورد».^۱

گرچه موضوع بالا مربوط به نذر خاصی به نام نذر پرهیزگاری است، از آن استفاده می‌شود که نوشیدن مشروبات الکلی با پرهیزگاری سازگار نیست و حتی در این حالت باید از تمام فراورده‌های درخت انگور دوری کند؛ و این خود نهایت خبثات شراب را می‌رساند.

و در کتاب هوشع (چهارمین انبیای بنی اسرائیل) می‌خوانیم: «زنا و شراب و شیرۀ انگور، دل را می‌گیرند».^۲

در اینجا زنا و شراب را در ردیف هم ذکر کرده و ممکن است منظور از دل، همان قلب به معنی عقل بوده باشد. یعنی عقل را از انسان می‌گیرد. و شیرۀ انگور هم ظاهراً همان عصیر مسکر است نه

۱. تورات، سفر اعداد، باب ۶، جمله‌های ۱-۴.

باید توجه داشت که عبارت مزبور ترکیبی از دو ترجمۀ فارسی از ترجمه‌های موجود است.

۲. کتاب هوشع، باب ۴، جمله ۱۲.

شیره معمولی.

و در نخستین جمله باب بیستم از کتاب امثال سلیمان می‌خوانیم: «شراب استهزا می‌کند و مسکرات عربده می‌آورد و هر که به آن فریفته شود حکیم نیست!».

این جمله گواهی می‌دهد که شراب عقل را زایل می‌کند و موجب می‌شود انسان مورد ریشخند واقع شود.

و در باب ۲۳ کتاب امثال سلیمان در مذمت شراب چنین می‌گوید:

هنگامی که شراب سرخ‌فام است و رنگش در جام نمایان ساخته و هم به‌راستی حرکت می‌نماید (می‌لرزد و موج می‌زند) به آن منگر. چه عاقبت مثل مار می‌گزد و مثل شاه‌مار (افعی) نیش می‌زند. چشمان تو به زنان بیگانه نگران خواهد شد و دل تو متدبّر کجی‌ها خواهد بود (افکار غلط و گمراه‌کننده در نظر تو پیدا می‌شود).^۱

در کتاب اشعیای نبی جمله‌های صریح‌تری دربارهٔ مذمت مشروبات دیده می‌شود، آنجا که می‌گوید:

«وای بر آنان که سحرگاه برمی‌خیزند تا در پی مسکرات روند و شب دیر می‌نشینند تا شراب ایشان را گرم کند».^۲

و در همان کتاب می‌گوید: «ایشان نیز از شراب، ضال و از

۱. امثال سلیمان، باب ۲۳، جمله‌های ۳۱-۳۳.

۲. کتاب اشعیای نبی، باب ۵، جمله ۱۱.

مسکرات گمراه شدند».^۱

در کتاب‌های عهد جدید در رسالهٔ پولس به افسسیان نیز می‌خوانیم: «مست شراب مشوید که در آن فساد است».^۲

این جمله‌های صریح در نهی از شراب که در کتاب‌های عهد قدیم و جدید است، علاوه بر اینکه گواه زنده‌ای بر وجود تناقض در این کتاب‌هاست، زیرا ابداً با نخستین معجزهٔ مسیح سازگار نیست، زشتی و ناپاکی شراب و مفسد اخلاقی و اجتماعی و گمراه‌کننده بودن آن را روشن می‌سازد.

آیا با این حال باز می‌توان گفت تمام مندرجات این کتاب‌ها از ناحیهٔ خداست؟

سؤال

ممکن است ایراد شود که بیشتر عبارات دلیل بر ممنوع بودن مشروبات الکلی که در بالا نقل شد از عهد قدیم است و مسیحیان می‌توانند ادعا کنند که کتاب‌های مزبور عموماً نسخ شده و منافاتی با مباح بودن آن در آیین مسیح ندارد.

پاسخ

این ایراد از چند جهت قابل قبول نیست، زیرا اولاً در رسالهٔ

۱. کتاب اشعای نبی، باب ۲۸، جملهٔ ۷.

۲. عهد جدید، باب ۵، جملهٔ ۱۸.

پولس باصراحت از آن نهی شده و منشأ فساد شمرده شده است و مسیحیان پولس را از رسولان و رساله‌های او را هم‌ردیف کتاب‌های آسمانی می‌دانند.

ثانیاً چنانکه بعداً خواهیم گفت، از پاره‌ای از سخنان مسیح که در اناجیل نقل شده برمی‌آید که او هیچ‌گونه تغییری در شریعت موسی نداد، بلکه آن را تکمیل و ترویج کرد.

ثالثاً از همه اینها گذشته، نسخ در مورد این‌گونه احکام (مثل مشروبات الکلی) که هم عقل‌گواه بر زیان‌های جسمی و روحی و اخلاقی و اجتماعی آن است و هم در شرایع گذشته با تعبیراتی که گذشت زمان در آن اثری ندارد تحریم شده، به کلی بی‌معناست. مثلاً در کتاب اشعیا شراب منشأ گمراهی معرفی و در امثال سلیمان به مار و افعی خطرناک تشبیه شده است و دلیل بر تحریم آن را از دست دادن عقل در حال مستی و نگاه به زنان بیگانه و فکر گناه در سر پروراندن ذکر شده. بدیهی است اینها اموری نیست که با گذشت زمان قابل تغییر و تبدیل و نسخ باشد و ابداً نسخ در این‌گونه احکام راه ندارد.

۳. داستان مریم مجدلیه - در انجیل لوقا چنین می‌خوانیم: یکی از فریسیان^۱ از او (مسیح) وعده خواست که با او غذا خورد پس به خانه فریسی درآمده بنشست x که ناگاه زنی که در آن شهر گناهکار

۱. «فریسیان» طایفه‌ای از یهود بودند.

بود چون شنید که در خانه «فریسی» به غذا نشسته است شیشه‌ای از عطر آورده، x در پشت سر او نزد پاهایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پاهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود و پاهای وی را بوسیده، آنها را به عطر تدهین کرد، x چون فریسی که از او وعده خواسته بود این را بدید با خود می‌گفت که این شخص اگر نبی بودی هر آینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس می‌کند زیرا که او گناهکاری است x عیسی جواب داده به وی گفت: ای شمعون چیزی دارم که به تو بگویم! گفت: ای استاد بگو x گفت: طلبکاری را دو بدهکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی x چون چیزی نداشتند که ادا کنند هر دو را بخشید بگو کدام یک از آن دو او را زیاده‌تر محبت خواهد نمود x شمعون در جواب گفت: گمان می‌کنم آن که او را زیاده‌تر بخشید، به وی گفت: نیکو گفתי x پس به سوی آن زن اشاره نموده، به شمعون گفت: این زن را نمی‌بینی؟ x به خانه تو آدمم آب به جهت پاهای من نیاوردی ولی این زن پاهای مرا به اشکها شست و به موهای سر خود آنها را خشک کرد x مرا نبوسیدی لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پاهای من باز نایستاد x سر مرا به روغن مسح نکردی لیکن او پاهای مرا به عطر تدهین کرد x از این جهت به تو می‌گویم گناهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است لیکن آن که آمرزش کمتر یافت محبت کمتر می‌نماید.^۱x

۱. انجیل لوقا، باب ۷، جمله‌های ۳۶-۴۷.

اکنون که شرح این ماجرا را عیناً از انجیل دانستیم این پرسش‌ها مطرح می‌شود:

الف) چه لزومی داشت که عیسی علیه السلام در برابر اظهار محبت‌های نامناسب و غلط آن زن گناهکار تسلیم شود و اجازه دهد که او با اشک‌های چشمانش پاهای وی را شست و شو داده و با گیسوانش آن را خشک کند، پای او را به دست خود عطر مالی کرده و مرتباً بر آن بوسه زند (به‌خصوص اینکه آن زن قاعدتاً پیرزن بدشکل و بدقواره‌ای نبوده، چه اینکه گناهکار شهر محسوب می‌شد!

و اگر بپذیریم که او برای توبه از گناهان سابق خود به سراغ عیسی آمده، همانا ندامت او از گناه و ایمان آوردن به خدا و علاقه او به مسیح و تصمیم بر ترک اعمال خلاف، کافی بوده و دیگر هیچ مجوزی برای آن همه صورت‌مالی و دست‌مالی و امثال آن در کار نبوده است. آیا تسلیم در برابر این اعمال دور از عفت، با مقام نبوت و رهبری خلق و با مندرجات یک کتاب آسمانی سازگار است؟

ب) آیا این عمل مسیح سر‌مشقی برای مردم دیگر به‌خصوص شاگردان او نمی‌شده که از چنان اظهار محبت‌های شرم‌آوری استقبال کنند؟

ج) عذری که در این باب از مسیح نقل شده خیلی عجیب است، زیرا خلاصه عذر مزبور این می‌شود که گناه این زن از تو (شمعون) بیشتر است و چون بیشتر اظهار محبت کرد، آمرزش بیشتری یافته، معلوم نیست این پاسخ چه ربطی به ایرادی که شمعون در دلش به

مسیح داشت دارد و این مثال با این منطق چگونه پاسخ ایراد او به مسیح خواهد شد؟

در هر حال این بخش از انجیل لوقا نیز شاهد دیگری بر محرّف بودن این کتاب هاست، مخصوصاً این داستان به افسانه شبیه تر است تا به حقیقت؛ کو آن همه اشک چشم که کسی پای دیگری را (به جای آب) با آن بشوید و با موهایش خشک کند؟!

۴. حکم طلاق در مسیحیت

در اناجیل کنونی حکم شدیدی درباره طلاق دیده می شود که نه شباهتی به احکام آسمانی و نه به قوانین حساب شده بشری دارد و با هیچ منطقی تطبیق نمی کند و آن حکم ممنوعیت مطلق طلاق است:

در انجیل لوقا می خوانیم:

هر کس زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بود و هر کس زن مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد زنا کرده باشد.^۱ (جمله ۱۸).

نظیر همین حکم در انجیل مرقس^۲ و انجیل متی^۳ آمده است.

۱. انجیل لوقا، باب ۱۶، جمله ۱۸.

۲. انجیل مرقس، باب ۱۰، جمله ۱۱.

۳. انجیل متی، باب ۵، جمله ۳۳.

جالب توجه اینکه انجیل متی می‌گوید: جمعی از بنی اسرائیل به مسیح صلی الله علیه و آله ایراد کردند که موسی صلی الله علیه و آله اجازه طلاق داده، چرا تو نهی می‌کنی؟ او جوابی داد که مطالب مختلفی را در این زمینه روشن می‌سازد. اینک عین عبارت انجیل:

«به وی (یعنی عیسی) گفتند: پس از بهر چه موسی امر فرمود که زن را طلاق‌نامه بدهند و جدا کنند؟ ایشان را گفت موسی به سبب سنگدلی شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید لیکن از ابتدا چنین نبوده. و به شما می‌گویم هر کس زن خود را به غیر علت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی است و هر کس زن مطلقه را نکاح کند زنا کند. شاگردانش به او گفتند: اگر حکم شوهر با زن چنین باشد نکاح نکردن بهتر است. ایشان را گفت تمامی خلق این کلام را نمی‌پذیرند مگر به کسانی که عطا شده است زیرا که خصی‌ها می‌باشند که از شکم مادر چنین متولد شده‌اند، و خصی‌ها هستند که از مردم خصی شده‌اند و خصی‌ها می‌باشند که به جهت ملکوت خدا خود را خصی نموده‌اند آن که توانایی قبول دارد بپذیرد (هرکس قابلیت آن را دارد آن را قبول نماید - ترجمه دیگر)»^۱

از عبارات فوق به خوبی چند موضوع استفاده می‌شود:

- الف)** طلاق از نخست مشروع نبوده است.
ب) موسی به جهت سنگدلی مردم اجازه طلاق داد.
ج) طلاق به غیر علت زنا به هیچ وجه جایز نیست.

۱. انجیل متی، باب ۱۹، جمله‌های ۷-۱۲.

د) کسانی که توانایی دارند زن نگیرند بهتر است (زیرا مسیح قول شاگردانش را تصدیق کرد و گفت: ولی تمام مردم نمی‌توانند از ازدواج خودداری کنند مگر کسانی که مشمول لطف و عنایت خدا شده‌اند و سپس برای تأیید این سخن افراد خصی را سه دسته می‌کند: خصی مادرزاد، و خصی به واسطه طرق مخصوصی که در میان مردم رایج است، خصی به خاطر خدا و ملکوت! ممکن است عدم ازدواج روحانیان مسیحی، یک بخش از آن مربوط به الهام گرفتن از همین گفتار شاگردان مسیح و خود او باشد).

در هر صورت این عبارات صریح اناجیل سبب شده که مسیحیان طلاق را ممنوع بدانند، ولی امروز بسیاری از ملل مسیحی به حکم ضرورت زندگی، این قانون را شکسته و در کشورهای خود طلاق را قانونی ساخته‌اند.

اکنون به بررسی این حکم می‌پردازیم:

۱. نخستین چیزی که در اینجا به نظر می‌رسد این است: مسیح که خودش مدعی است برای تکمیل آیین تورات آمده نه برای تغییر آن، چگونه چیزی که در آیین موسی ﷺ جایز بوده است به کلی ممنوع ساخته؟

در انجیل متی می‌خوانیم:

«گمان مبرید که آمده‌ام تورات یا صحف انبیا را باطل سازم، نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم زیرا هر آینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزه و نقطه‌ای از تورات هرگز زایل

نخواهد شد تا همه واقع شود، پس هر کس یکی از این احکام کوچک‌ترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود.^۱

همین مطلب در انجیل لوقا نیز آمده است:

لیکن آسان‌تر است که آسمان وزمین زایل شود از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد.^۲

روشن است که منظور از عدم زوال یک نقطه از تورات، نقوش و کتابت آن نیست زیرا آن‌هم با گذشت زمان از بین می‌رود، بلکه منظور معانی این نقوش است. یعنی مطالب و احکام آن هرگز نسخ نمی‌گردد (البته به عقیده کسانی که به اناجیل کنونی ایمان دارند). اتفاقاً «نسخ» در لغت به معنی زایل کردن است و شاید تعبیر صحیح‌تر در ترجمه این عبارات انجیل همان تعبیر به نسخ باشد.

سؤال

ممکن است کسانی سؤال کنند که این حکم شاید یک حکم موقت در لسان موسی عليه السلام بوده است، نه جزء احکام شریعت و تورات او.

پاسخ

این حکم صریحاً در تورات کنونی که مورد قبول مسیحیان نیز

۱. انجیل متی، باب ۵، جمله‌های ۱۷-۱۹.

۲. انجیل لوقا، باب ۱۶، جمله ۱۷.

هست آمده و به صورت یک حکم شرعی مسلم مانند سایر احکام شریعت موسی علیه السلام ذکر شده است.

در پنجمین کتاب تورات که به سفر تثنیه معروف است^۱ چنین می خوانیم:

چون کسی زنی را به نکاح خود درآورد اگر در نظر او پسند نیاید از اینکه چیزی ناشایسته در او بیاید آن گاه طلاق نامه نوشته، به دستش دهد و او را از خانه اش رها کند و از خانه او روانه شده، برود زن دیگری شود و اگر شوهر دیگر نیز او را مکروه دارد طلاق نامه نوشته به دستش بدهد و او را از خانه اش رها کند.^۲

* * *

یک حکم غیر منطقی

۲. بی تردید پیمان زناشویی پیمان مقدّسی است و باید کوشید که تا پایان عمر ادامه یابد، اما بی شک ضرورت هایی پیش می آید که ادامه این پیمان قابل تحمّل نیست و تولید انواع مفساد یا ناراحتی هایی برای طرفین می کند.

ما هرگز نمی توانیم اصرار کنیم که این پیمان در این موارد ادامه یابد هرچند تولید ناراحتی و مفسده کند. به عنوان نمونه چند مورد را یادآور می شویم:

۱. چون احکام شریعت موسی در آن تکرار شده، آن را «سفر تثنیه» می نامند.

۲. تورات، سفر تثنیه، باب ۲۴، جمله های ۱-۳.

الف) در موارد ناسازگاری قطعی که روحیه زن و مرد به عللی چنان با هم اختلاف دارد که هیچ‌گونه امیدی به سازش آنها نیست و اگر علی‌رغم این عدم توافق، آنها را به حکم اجبار وادار به ادامه زندگی زناشویی کنیم ممکن است اقدام به خودکشی یا فرار از خانه نمایند، یا بیم آن برود که یکدیگر را نابود کنند. آیا در چنین فرضی که وقوع آن هیچ بعید نیست معقول است که آنها را به ادامه زناشویی مجبور کنیم اگرچه منتهی به این امور شود؟ و آیا صحیح است که حق طلاق را در این موارد مطلقاً از مرد سلب نماییم؟

ب) در موارد اضطرار، مانند اینکه مرد وزن هر دو به علت عدم قدرت بر زندگی در یک محل (به این ترتیب که - مثلاً - مزاج یکی ایجاب می‌کند در منطقه گرم و خشک و دیگری در منطقه سرد و مرطوب زندگی کند) یا شغل مرد به گونه‌ای است که جز در مناطقی که با وضع زن سازگار نیست نمی‌تواند بماند، آیا در چنین مواردی می‌توان گفت زن و مرد مجبورند تا پایان عمر بر همان ازدواج سابق بمانند و اگر مرد اقدام به طلاق و ازدواج جدید کند زنا کرده است؟

ج) در مواردی که امراض غیر قابل علاج یا دیوانگی و جنون برای یکی از طرفین، یا بیماری‌هایی که مانع از هرگونه عمل جنسی است، یا مفقودالاثربودن یکی از زوجین پیش آید، آیا می‌توان طرف دیگر را به حکم اجبار در زندان این ازدواج تا ابد محبوس کرد؛ ازدواجی که هیچ سودی ندارد و جز ضرر نتیجه‌ای از آن عاید نمی‌شود.

اصولاً اصرار بر ادامهٔ زوجیت در این گونه موارد، اغلب منجر به ارتکاب زنا می‌شود؛ همان عملی که ترس از آن باعث جعل چنین حکمی شده زیرا بدیهی است کمتر کسی حاضر می‌شود یک عمر در چنین حالی به سر برد.

ممکن است کسی بگوید پس از یک بار زنا، طلاق جایز و محذور برطرف می‌شود و تا آخر عمر ادامه نمی‌یابد.

ولی باید توجه داشت که **اولاً**؛ این حکم فقط در مورد زنا کردن زن است نه مرد؛ بنابراین، اگر زنی دیوانه، یا مفقودالاثَر، یا مبتلا به مرضی شود که مانع از هرگونه عمل جنسی است و شوهرش جوان باشد باید تا آخر عمر، همسرش صبر کند اگرچه مرتکب ده‌ها عمل منافی عفت شود. آیا بهتر این نیست که او را طلاق دهد و زندگی جدیدی برای خود فراهم سازد؟

ثانیاً؛ معنای این سخن این است که اول او را رها کنیم تا زنا کند و سپس به او اجازهٔ طلاق بدهیم. آیا بهتر این نیست که همان اول بدون ارتکاب این عمل خلاف به او اجازهٔ طلاق داده شود؟ از این رو مشاهده می‌کنیم در محیط‌هایی که پایبند به قانون منع طلاق هستند آلودگی زیادی وجود دارد که حتی کشیشان مسیحی هم به آن اعتراف کرده‌اند. به عنوان نمونه:

پروفسور بی‌سی شل، استاد علوم الهی دانشگاه مانهاتان که از کشیشان مورد احترام کاتولیک‌هاست، در مقاله‌ای نوشته است: خشونت و سختگیری کلیسای کاتولیک در جلوگیری از طلاق،

نادرست و باعث انحراف اخلاقی زن و شوهرانی می‌شود که ناچارند از هم جدا زندگی کنند.^۱

گذشته از این، خود این مطلب - که تنها مجوز طلاق، زنا کردن زن است - شوهران و زنانی را که میل و رغبت به ادامه زوجیت ندارند تشویق می‌کند که برای رسیدن به مقصود خود از این وسیله استفاده کنند و مرتکب این عمل شوند تا آزاد گردند.

اتفاقاً این موضوع مکرر واقع شده است. آیا چنین قانونی که عملاً افراد را به آلودگی دعوت می‌کند می‌تواند یک قانون آسمانی و کتاب محتوی آن، کتاب آسمانی باشد؟

۳. موضوع دیگری که در اینجا جلب توجه می‌کند این است که در عباراتی که از انجیل درباره طلاق نقل کردیم این جمله به چشم می‌خورد که: «موسی به سبب سنگدلی شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید».

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که آیا می‌توان بر اثر سنگدلی جمعیتی، حکمی را بر خلاف آنچه مصلحت بوده و خواهد بود تغییر داد و به فرض که این مطلب را به صورتی توجیه کنیم، باز این پرسش باقی می‌ماند که آیا جمعیت بنی اسرائیل که در آن زمان موظف به پذیرفتن آیین مسیح شدند سنگدلی خود را از دست داده بودند، یا به شهادت اناجیل، بزرگترین سنگدلی را در مورد مسیح و یاران او انجام دادند؟

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۴۶/۱۲/۶.

مبارزه با یک امر طبیعی

۴. از همهٔ اینها گذشته از عباراتی که از باب نوزدهم انجیل متی دربارهٔ اقسام سه گانه «خصی»ها نقل کردیم و از عبارات قبل و بعد آن به خوبی برمی آید که اگر انسان بتواند خود را برای ملکوت خدا خصی کند افتخاری است ولی همه کس قدرت آن را ندارند. اگر منظور از خصی کردن، معنای واقعی آن باشد که راستی دستور عجیبی است و ایراد آن بر همه کس روشن.

و اگر منظور، ترک ازدواج به طور مطلق باشد آن نیز امری است بر خلاف قانون آفرینش و خلقت و هم بر خلاف منطق عقل و مصالح اجتماع و هم بر خلاف پاره‌ای از مندرجات صریح کتب عهد جدید.

می دانیم که قوانین دینی باید همواره مکمل قوانین آفرینش باشد. به عبارت دیگر، دستگاه تشریح باید دستگاه تکوین را تکمیل کند؛ پس چگونه ممکن است خداوند از طریق آفرینش، غرایز خاص را در وجود انسان بیافریند و از طریق قوانین مذهبی به کلی جلوی آن را بگیرد (نه اینکه آن را رهبری و تعدیل نماید)؟ کدام منطق و عقل اجازه می دهد یک طبقهٔ پرجمعیت، برای همیشه ترک یک امر فطری کنند به خصوص که این طبقه - یعنی روحانیان - از طبقات ممتاز جمعیت باشند و فرزندان می توانند از آنها به وجود آید که هم به حکم وراثت و هم به حکم محیط تربیتی، هوش و ذکاوت و استعداد قابل توجهی برای احراز مقام

رهبری معنوی مردم داشته باشند.

جان الدر نویسنده کتاب تاریخ اصلاحات کلیسا که خود از طرفداران مذهب پروتستان است، ضمن اعتراض به رسم زندگی مجرد و اجرا و تحمیل آن بر طبقه و عاظم و کشیشان می‌گوید: در ممالک پروتستان به تجربه ثابت شده است که اولاد و اعطاز بیست مرتبه بیشتر از اولاد سایر طبقات مردم، استعداد احراز مقامات عالی و مهم را دارند.^۱

به علاوه این مطلب با آنچه در رساله‌های پولس از کتب عهد جدید می‌خوانیم وفق نمی‌دهد. در رساله اول پولس به قرنطیان می‌خوانیم: «آیا اختیار نداریم خواهر دینی را به زنی گرفته، همراه خود ببریم مثل سایر رسولان و برادران خداوند».^۲ از این بیان به خوبی استفاده می‌شود که پولس و سایر شاگردان مسیح و رسولان و برادران مسیح نیز ازدواج کردند و بر چنین مطلبی وقعی ننهادند.

و در رساله اول پولس به تیموتاوس می‌خوانیم: «اسقف باید بی‌ملامت و صاحب یک زن و هوشیار و خردمند و صاحب نظام و مهمان‌نواز و راغب به تعلیم باشد».^۳

قابل توجه اینکه در همان رساله در باب چهارم می‌خوانیم:

۱. تاریخ اصلاحات کلیسا، ص ۱۱۵.

۲. عهد جدید، رساله پولس، باب ۹، جمله ۵.

۳. همان، باب ۳، جمله ۲.

«ولی روح صریحاً می‌گوید: در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح مضلّ و تعالیم شیاطین اصغا خواهند نمود x به ریاکاری دروغگویان که ضمائر خود را داغ کرده‌اند که از مزاجت منع می‌کنند و حکم می‌نمایند به احتراز از خوراک‌هایی که خدا آفرید برای مؤمنین و عارفین به حق تا آنها را به شکرگزاری بخورند».^۱

از این عبارت به خوبی برمی‌آید که منع از ازدواج از بدعت‌هایی است که در زمان‌های بعد به وجود خواهد آمد و این بر اثر اغوای شیاطین و ارواح گمراه‌کننده است.

این بیانات با آنچه از انجیل متی برمی‌آید متناقض است و قابل جمع نیست.

در ضمن از آنچه گفته شد این حقیقت روشن گردید که تجرّد همیشگی که از جمله‌های انجیل متی مربوط به عدم تشریح طلاق استفاده می‌شود و کلیسای کاتولیک الان هم آن را به عنوان یک قانون اجباری برای کشیشان می‌شناسد، هم بر خلاف مندرجات کتب مقدّسه عهد جدید است و هم برخلاف عقل و مصالح اجتماع. از اینها گذشته، مصلحت دستگاه روحانیت مسیحیت کاملاً بر خلاف چنین قانونی است، زیرا این موضوع سبب می‌شود که روحانیت کاتولیک که طرفدار تجرّد اجباری کشیشان است آلودگی‌های فراوانی پیدا کند، چه اینکه می‌دانیم غریزه جنسی از سرکش‌ترین غرایز بشر است و محدود ساختن آن در یک عمر

۱. عهد جدید، رساله پولس، باب ۴، جمله‌های ۱-۳.

برای اغلب افراد میسر نیست و طغیان آن موجب بروز رسوایی می‌شود و این موضوع در روحانیت مسیحیت بارها اتفاق افتاده و جنجال‌های عجیبی آفریده است.

جان الدر در کتاب تاریخ اصلاحات کلیسا نیز به این معنی اعتراف کرده است، آنجا که می‌گوید:

در عین حال این نکته را باید با کمال پوزش متذکر شد که عهد و میثاق و سوگند مجرّد ماندن و دوری کردن از زن، کراراً از طرف کشیشان در عصر لوتر نقض گردید و نقض چنین پیمانی خود به مثابه یک افتضاح و رسوایی بین‌المللی بود.^۱

افزون بر آنچه گفته شد، سرکوب یک غریزه نیرومند و عدم اشباع آن از راه‌های صحیح، اغلب همراه با واکنش‌های شدید و آزاردهنده روحی و جسمی است.

از این رو بسیاری از جوانانی که در سنّ ازدواج اقدام به این کار نمی‌کنند گرفتار ناراحتی‌های روانی و اضطراب و کج خلقی و پراکندگی فکر و بی‌اعتنایی به زندگی و نومیدی و بدبینی و امثال آن می‌شوند؛ البته پس از ازدواج همه این آثار برطرف شده و جای خود را به آرامش کامل می‌سپارد.

قرآن مجید نیز به این حقیقت علمی اشاره کرده و می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»؛ از نشانه‌های او (خدا) اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما

۱. تاریخ اصلاحات کلیسا، ص ۱۱۶.

آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید».^۱
 آیا با این حال صحیح است جمعی از مردم - به خصوص علما
 و روحانیان و مبلغان مذهبی که نیازمند آرامش روحی و آسودگی
 خاطر بیشتری هستند - به عملی دست بزنند که مایهٔ عدم آرامش
 و پراکندگی فکر و سوء خلق است.

ترک ازدواج در اسلام

ممکن است در اینجا ایراد شود که در اسلام نیز ترک ازدواج
 ممدوح است و شاهد آن آیه‌ای است که در قرآن مجید دربارهٔ
 یحیی وارد شده، آنجا که می‌گوید: «أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا
 بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ».^۲
 زیرا «حصور» به معنی کسی است که از ازدواج امتناع می‌ورزد
 و روشن است که آیه در مقام مدح یحیی است.

پاسخ

فقهای اسلام همه در این عقیده اتفاق نظر دارند که ازدواج برای
 کسانی که به آن میل و علاقه دارند مستحب است.
 صاحب جواهر الکلام در آغاز کتاب نکاح می‌گوید: النِّكَاحُ

۱. سورهٔ روم، آیهٔ ۲۱.

۲. ترجمه: «خدا تو را به یحیی بشارت می‌دهد؛ (کسی) که کلمه خدا [= مسیح] را تصدیق
 می‌کند؛ و رهبر خواهد بود؛ و از هوس‌های سرکش برکنار، و پیامبری از صالحان است».
 سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۳۹.

مَشْرُوعٌ بِلِ مَسْتَحَبِّ لِمَنْ تَأْتَتْ وَاشْتَأَتْ نَفْسُهُ إِلَيْهِ مِنْ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ كِتَاباً وَسُنَّةً مَسْتَفِيضَةً أَوْ مَتَوَاتِرَةً وَإِجْمَاعاً بِقَسْمِيهِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَضْلاً عَنِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ ضَرُورَةً مِنَ الْمَذْهَبِ بِلِ الدِّينِ.

روایات فراوانی که در این زمینه نقل شده نیز با کمال وضوح و صراحت این حقیقت را تأیید می‌کند.^۱

بدیهی است مورد بحث ما غالباً کسانی‌اند که میل و علاقه به ازدواج را دارند.

اما در مورد کسانی که میل و علاقه قابل ملاحظه‌ای به ازدواج ندارند نیز مشهور استحباب آن است و فقط قول ضعیفی به استحباب ترک در این صورت داریم که استناد به آیه مزبور کرده‌اند.

ولی دلالت آیه بر این معنی روشن نیست، زیرا کلمه «حضور» از ماده «حصر» به معنی حبس گرفته شده و جمعی از مفسران آن را چنین معنی کرده‌اند: «المبالغ فی حبس النفس عن الشهوات والملاهی» و بنابراین هیچ دلالتی بر ممدوح بودن امتناع از نکاح ندارد.

سیاق آیه نیز این معنی را تأیید می‌کند، زیرا به عنوان یک صفت کاملاً ممتاز در ردیف نبوت ذکر شده است و ترک ازدواج اگر هم ممدوح باشد این همه اهمیّت ندارد.

و به فرض که مراد از «حضور» کسی باشد که از ازدواج

۱. برای توضیح بیشتر به وسائل الشیعه، کتاب النکاح مراجعه کنید.

خودداری می‌کند باز ممکن است مراد لوازم معنی باشد نه خود معنای اصلی، یعنی مدح به اعتبار تملک بر نفس و تسلط بر شهوات بوده باشد.

و در هر صورت با یک کلمه مبهم نمی‌توان از اجماع و اتفاق علمای اسلام و آن‌همه احادیث و روایات صریح، رفع ید نمود.

از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمود: ما استَفَادَ امْرَأً مُسْلِمًا فَإِنَّهُ بَعْدَ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ مِنْ زَوْجَةٍ مُسْلِمَةٍ تَسْرُهُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا وَتُطِيعُهُ إِذَا أَمَرَهَا وَتَحَفَّظُهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا فِي نَفْسِهَا وَمَالِهَا: «مرد مسلمان فایده‌ای بعد از مسلمان شدن نصیبتش نشده است که برتر باشد از زنی که هرگاه به او بنگرد دلش شاد می‌شود، وقتی به او فرمان می‌دهد اطاعت می‌کند و چون شوهر از خانه بیرون رود او از خود و اموال شوهر حفاظت می‌کند».^۱

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۲۷.

دورنمای مسیحیت

هر یک از ادیان و مذاهب جهان از نظر معارف مذهبی و به اصطلاح مکتب خاص فکری و روحانی قیافه مخصوصی دارند که در برخوردهای نخست خود را به انسان نشان می‌دهند. این قیافه کلی و عمومی مذهب بسیار چیزها می‌تواند به ما بیاموزد و راهنمایی برای ارزیابی آن مذهب و پی بردن به سایر محتویات آن است.

منظور از قیافه مذهب همانا برداشت کلی آن مذهب درباره مسائل از قبیل هدف آفرینش جهان، منظور از افزایش انسان، هدف بعثت پیامبران، سرنوشت انسان پس از مرگ، راه رسیدن به سعادت واقعی، و کیفیت روابط انسان‌ها در زندگی اجتماعی و چگونگی تفسیری است که از این مسائل دارد.

بدیهی است این برداشت کلی، مسیر مذهب را در مسائل کوچک‌تر روشن می‌سازد.

در اینجا نخست قیافه اصلی اسلام را در این مسائل بررسی

کرده، سپس آن را با آنچه مسیحیت کنونی از خود نشان می‌دهد مقایسه می‌کنیم آن‌گاه مطالب فراوانی روشن خواهد شد. متون اصلی اسلام (آیات قرآن مجید) دربارهٔ مسائل مزبور چنین می‌گوید:

۱. همه چیز در این جهان برای انسان آفریده شده و مسخر فرمان او و در راه تأمین منافع اوست:

- ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾.^۱

- ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ﴾.^۲

- ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ الْيَلَّ وَالنَّهَارَ﴾.^۳

- ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ﴾.^۴

- ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ﴾.^۵

- ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ﴾.^۶

و به این ترتیب، بزرگترین ارزش و شخصیت از آن انسان

۱. ترجمه: «آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمان‌ها و زمین است مسخر شما کرده است».

سوره لقمان، آیه ۲۰.

۲. ترجمه: «و خورشید و ماه را - که با برنامه منظمی در حرکت‌اند - به تسخیر شما درآورد».

سوره ابراهیم، آیه ۳۳.

۳. ترجمه: «و شب و روز را مسخر شما ساخت». سوره ابراهیم، آیه ۳۳.

۴. ترجمه: «او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت». سوره نحل، آیه ۱۴.

۵. ترجمه: «و نهرها را مسخر شما کرد». سوره ابراهیم، آیه ۳۲.

۶. ترجمه: «و کشتی‌ها را مسخر شما ساخت، تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند».

سوره ابراهیم، آیه ۳۲.

است و همه موجودات این جهان برای او آفریده شده‌اند.

۲. مبدأ وجود همه خداست و بازگشت همه هم به سوی اوست. به عبارت دیگر همه به سوی آن وجود کامل و بی پایان از هر جهت، در حرکت اند «وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۱.

۳. منظور از آفرینش انسان این بوده که نشانه‌ای باشد از آن ذات پاک که منبع تمام صفات کمال است.

قرآن در سرگذشت آفرینش انسان، نخست می‌گوید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲.

و سپس داستان خلقت انسان و تعلیم حقایق موجودات به او (علم اسماء) و آموختن آن به فرشتگان و اعتراف گرفتن از آنها به عجز در برابر معلومات انسان تشریح می‌کند.

گذشته از این، پرورش صفات عالی انسانیت را نیز هدف دیگری از آفرینش انسان معرفی کرده و از «انسان کامل» به بنده خدا تعبیر می‌کند: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۳.

و به این ترتیب، هدف را تربیت انسان کامل (بنده خدا) ذکر می‌کند.

۱. ترجمه: «و او شما را نخستین بار آفرید، و به سوی او بازگردانده می‌شوید». سوره فصلت، آیه ۲۱.

۲. ترجمه: «من بر روی زمین جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد». سوره بقره، آیه ۳۰.

۳. ترجمه: «من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا بپرستند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)». سوره ذاریات، آیه ۵۶.

صفات بندگان خدا، انسان کامل را در دوازده آیه در سوره فرقان^۱ بیان کرده که مضمون آن چنین است:

بندگان خاص خدا کسانی‌اند که آرام و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند، و در برابر سخنان نابخردانه پرخاش نمی‌کنند و آنها را به نیکی پاسخ می‌گویند، در پیشگاه خداوند سر به سجده می‌نهند و در برابر او به نیایش برمی‌خیزند، از کیفرهای او در هراسند و لذا مراقب اعمال خویش‌اند.

در راه خدا انفاق و بخشش می‌کنند و در این راه از اسراف و بخل برکنارند.

هرگز برای خدا همتا قائل نمی‌شوند و هرگز دست به خون بیگناهان نمی‌آیند.

دامان عفت خویش را آلوده نمی‌سازند و اگر مرتکب گناه شوند توبه کرده، به سوی خدا باز می‌گردند و با کار شایسته و نیک، کار بد خود را جبران می‌کنند.

هرگز در مجالس باطل حضور نمی‌یابند و بزرگوارانه از برابر لغو و باطل می‌گذرند.

در برابر سخنان خدا و آثار او در سراسر جهان هستی، همچون کوران و کران نیستند.

آنان توجه خاصی به اصلاح خانواده خویش دارند و از خدا می‌خواهند که همسر و فرزند پاک و لایقی که مایه روشن

۱. سوره فرقان، آیات ۶۳-۷۴.

چشمشان شود به آنها عطا کند.

آنها بزرگی و عزت را در پرهیزگاری می جویند و از خدا می خواهند که آنها را پیشوا و سرمشق پرهیزگاران قرار دهد. منطق اسلام در این بخش از آیات مزبور به خوبی روشن می شود.

۴. هدف بعثت پیامبران از نظر اسلام چند چیز است:

الف) اقامه اصول عدالت «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۱.

ب) پرورش و آموزش، یا تربیت و تعلیم و نجات از گمراهی ها «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۲.

ج) هدایت از تاریکی های گناه به سوی نور ایمان و حقیقت و اطاعت «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۳.

د) بخشیدن حیات و زندگی معنوی به انسان ها «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

۱. ترجمه: «ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب آسمانی و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند». سوره حدید، آیه ۲۵.

۲. ترجمه: «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی ای آشکار بودند». سوره جمعه، آیه ۲.

۳. ترجمه: «(این) کتابی است که بر تو نازل کردیم، تا مردم را از تاریکی های شرک و ظلم و جهل) به سوی روشنایی (ایمان و عدل و آگاهی)، بیرون آوری». سوره ابراهیم، آیه ۱.

ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ^۱.

۵. همه انسان‌ها پس از هر بار دیگر در روز رستاخیز به زندگی برمی‌گردند و نتیجه آنچه از نیک و بد انجام داده‌اند می‌بینند ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۲ و به این ترتیب، سرسوزنی از اعمال خوب و بد او از بین نخواهد رفت و جزای آن را می‌بیند. اعضای بدن او و حتی زمینی که بر آن زندگی می‌کند گواه اعمال او خواهند بود ﴿الْيَوْمَ نَحْنُمْ عَلٰى اَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا اَيْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۳. ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا * بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحٰى لَهَا﴾^۴.

سرنوشت هر کس به دست خود اوست و هر کس در گرو عمل خویش است ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾^۵ و در سایه سعی و کوشش خود به جایی می‌رسد.

خداوند همه را راهنمایی کرده و این انسان‌ها هستند که راه

۱. ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که

شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد». سوره انفال، آیه ۲۴.

۲. ترجمه: «پس هر کس هموزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند - و هر کس

هموزن ذره‌ای کار بد کرده آن را نیز می‌بیند». سوره زلزله، آیات ۷ و ۸.

۳. ترجمه: «امروز بر دهانشان مهر می‌نهم، و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند

و پاهایشان به کارهایی که انجام می‌دادند گواهی می‌دهند». سوره یس، آیه ۶۵.

۴. ترجمه: «در آن روز زمین تمام خبرهایش را بازگو می‌کند - چرا که پروردگارت به آن

وحی کرده است». سوره زلزله، آیات ۴ و ۵.

۵. ترجمه: «هر کس در گرو اعمال خویش است». سوره مدثر، آیه ۳۸.

خوب یا بد را با اراده خود برمی‌گزینند ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا
وَإِمَّا كَفُورًا﴾.^۱

هیچ‌کس گناهکار از مادر متولد نمی‌شود و همه پاک و با فطرت
ایمان به این جهان قدم می‌گذارند.

کسی به گناه دیگری مجازات نمی‌شود ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ
أُخْرَى﴾.^۲ و شفاعت جز به فرمان خدا ممکن نیست ﴿مَنْ ذَا الَّذِي
يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾.^۳

این بود دورنمایی از قیافه اسلام درباره مسائل مزبور.
اکنون قیافه مسیحیت کنونی را درباره این مسائل بررسی
می‌کنیم.

«اما توئل اژرتیر» که از دانشمندان مسیحی است، در کتاب
مذاهب بزر از سری چه می‌دانم؟ در بخش دهم، ذیل عنوان
«مسیحیت» چنین می‌نویسد:

مسیحیت یا مذهب رستگاری و نجات را می‌توان قبل از آنکه
شعبه‌ها و مسلک‌های مختلف از آن جدا شود اصول و قواعد بزر
آن را تحت موضوع زیر خلاصه کرد:

انسان در بهشت از فرمان خدا سرپیچی کرد و بالنتیجه صفات

۱. ترجمه: «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا شود) یا ناسپاس». سوره
انسان، آیه ۳.

۲. ترجمه: «هیچ گناهکاری بارگناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد». سوره فاطر، آیه ۱۸.

۳. ترجمه: «کیست که در نزد او، جز به فرمانش شفاعت کند؟» سوره بقره، آیه ۲۵۵.

و خصائل اولیه خود را از دست داد و هنوز نژاد بشر در زیر بار و شکنجه خطای انسان اولیه است.

خدا خواست انسان را نجات دهد، لذا رستگاری و نجات او را در فداکاری خونین پسرش تشخیص داد.

عیسی دومین شخص از سه نفری است که پیغمبران گذشته ظهور آنها را پیش‌بینی کرده بودند. این شخص پس از برقراری کلیسا که انتشار آیین او را در عالم ادامه می‌دهد مصلوب گردید. کلیسا مجمع و انجمن عیسویانی است که دارای عقیده واحد بوده و تابع و مطیع قدرت مذهبی مشخص می‌باشند. انسان قدرت مطلق دارد و می‌تواند خود را به واسطه عملیات خود و عقیده مذهبی کامل نجات دهد.

انسان پس از مرگ پاداش و یا مجازات خود را خواهد دید و پس از اتمام دنیا و رستاخیز اجساد یک محاکمه عمومی شروع خواهد شد^۱....

در جای دیگر می‌گوید:

عیسی متولد شد و رنج کشید و برای خاطر مردم مُرد. انسان می‌تواند خود را به وسیله فداکاری نجات دهد نه به وسیله شایستگی و عملیات کارهایش بلکه به واسطه داشتن ایمان و عقیده به رستگاری... انسان باید در قالب عیسی زندگی کند و در

۱. مذاهب بزرگ، ص ۹۹.

عیسی محو شود... ما بالاخره به وسیلهٔ این عیسی و مردم دوستی نجات خواهیم یافت.^۱

* * *

همهٔ انسان‌ها ذاتاً گناهکارند

قیافهٔ مسیحیت همین است که در این گفتار فشرده تشریح شده. تمام افراد انسان را گناهکار ذاتی دانستن، گناهی که از پدر و مادر اولی خود به ارث برده‌اند و سپس احتیاج به یک نجات‌دهنده (لقبی است که بیش از همه به مسیح اطلاق می‌کنند) پیدا کردن، و آن‌گاه آمدن یک تن بیگناه که از فرزندان آدم گناهکار نیست، بلکه فرزند خدای پدر است و بعد تحمّل انواع شکنجه‌ها برای شست‌وشوی این گناه ذاتی از فرزندان آدم.

ولی آنها تأکید می‌کنند که تنها کسانی نجات خواهند یافت و از گناه پاک خواهند شد که عیسی مسیح را منجی خود بپذیرند. در کتاب قاموس مقدّس در بحث گناه چنین می‌خوانیم: «کتاب مقدّس مبدأ پیدایش گناه را به والدین اوّل ما نسبت می‌دهد، لهذا هیچ‌کس بدون گناه نمی‌باشد».^۲

در اناجیل موجود نیز چنین می‌خوانیم: «با گناه آدم، گناه داخل جهان گردید و با گناه، مر ؛ به این ترتیب مر نصیب همه گردید

۱. مذاهب بزرگ، ص ۱۰۵.

۲. قاموس مقدّس، ص ۷۵۳.

از آنجا که همه گناه کردند»^۱.

این قیافه خاص مسیحیت کنونی به قدری واضح است که آن را حتی در ساده‌ترین نشریات تبلیغاتی خود که به‌عنوان نخستین دروس برای کسانی که تازه با مسیحیت آشنا می‌شوند منتشر ساخته‌اند. مثلاً در درس یازدهم از دروس تبلیغات خارجی کلیسای تهران که ذیل عنوان دروس نامه‌نگاری مژده انتشار می‌یابد، بحثی درباره گناه عنوان شده و سپس چنین می‌نویسد:

اینک می‌خواهیم که شما درباره نکات ذیل دقت، تفکر و تعمق نمایید:

۱. همه ما گناه کرده‌ایم....

۲. خدا قدّوس است و نمی‌تواند بر گناه نظر بنماید....

۳. اگر گناهان ما بخشیده نشود تا ابد از حضور خدا محروم می‌مانیم.

۴. عیسی مسیح جان خود را فدا کرد تا گناهان بشر بخشیده شود....

۵. خدا در کلام خود می‌فرماید اگر عیسی مسیح را منجی خود قبول نماییم آمرزیده خواهیم شد....

خدا فقط یک راه برای آمرزش گناهان بشر معین کرده و آن راه این است که ما عیسی مسیح را به عنوان نجات‌دهنده خود قبول کنیم و قلباً تسلیم او شویم و برای نجات از گناه فقط به او تکیه

۱. رساله پولس به رومیان، باب ۵، جمله‌های ۱۲-۱۴.

و توکل نماییم.

سپس در پایان این درس اضافه می‌کند:

خواننده گرامی اگر شما می‌خواهید از گناهان آمرزیده شوید به آن قربانی که خدا تعیین نموده است یعنی عیسی مسیح تکیه کنید تا نجات ابدی یابید و رستگار شوید.

و به این ترتیب چنانکه ملاحظه شد مسیحیت کنونی خود را در قیافه یک دستگاه «گناه‌بخشی»، اعم از گناه اولی ذاتی و گناهان دیگری که خود انسان بعداً مرتکب شده است نشان می‌دهد و اگر مسأله تعلیم و تربیت بشر و تکامل فضایل معنوی در کار باشد در درجه دوم قرار دارد؛ اما در مورد تنظیم روابط اجتماعی و اصول زندگی خود را بیگانه نشان می‌دهد (چنانکه بعداً شرح داده خواهد شد).

در هر حال این قیافه ابتدایی از جهاتی قابل ایراد است:

۱. نسل بشر یک نسل گناهکار معرفی شده و این موضوع علاوه بر آنکه ضربه شدیدی به شخصیت انسان می‌زند، او را به گناه تشویق می‌کند، زیرا ارتکاب گناه برای او نوعی بازگشت به فطرت ثانوی است که از پدر و مادر اوّل به ارث برده است.

۲. گناهی که برای بشر تعیین شده یک گناه ارثی و بی‌دلیل است. به فرض که پدر و مادر اوّل مرتکب گناه شده باشند، به ما چه ارتباط دارد و چرا گناه آنها به همه جهان سرایت کرده و به دنبال آن، مر دامنگیر انسان شد که مفهومش این است اگر گناهی نبود مرگی هم

در سرنوشت انسان نبود.

صرف نظر از اینکه گناه اوّل نیز چیزی جز خوردن از درخت نیک و بد، یا علم و دانش، که در سفر تکوین تورات مذکور است نبوده و به این ترتیب دانستن نیک و بد، گناهی بزرگ است که سراسر جهان بشریت را آلوده ساخته و لابد مسیح هم به عقیده آنها برای تطهیر چنین گناهی آمده است.

۳. چگونه ممکن است تنها با قربانی شدن یک تن و شکنجه دیدن او همه از گناه پاک شوند، در حالی که گناه آثار عمیقی در روح و جان و صفات و اخلاق انسان می‌گذارد که باید پیش از هر چیز، آن آثار شست و شو شود.

۴. به این ترتیب، مسیحیت کنونی حکم یک داروی مخدر را پیدا می‌کند که تنها اثر آن، تخدیر و تسکین غیر منطقی وجدان ناراحت گناهکاران است!

به عبارت دیگر این تعلیمات مخصوص، وجدان اخلاقی و مذهبی را که عاملی مؤثر و بزرگ برای جلوگیری از اعمال خلاف و بی‌رویه انسان است تضعیف کرده، از اثر می‌اندازد و به روح او در برابر مجازات‌های دردناک وجدان مصونیت می‌بخشد و نفس لوامه را که اساس تربیت است به کلی از کار می‌اندازد.

به گناهکاران تأمین می‌دهد که با ایمان به مسیح، بدون چون و چرا نجات خواهند یافت؛ مگر نه او قربانی همه ایمان‌آوردگان به او شده است؟!

نتیجه اینکه مذهب که باید عامل اصلاح و تربیت شود، عامل فساد و تباهی خواهد شد و افراد آلوده و فاسد را به فساد و آلودگی هر چه بیشتر تشویق و در معصیت جرأت می‌بخشد. شاید برای همین رنگ خاص مذهبی مسیحیت کنونی است که برتر اند راسل، فیلسوف انگلیسی، در مورد منشأ پیدایش «مذاهب»، از جمله عواملی که ذکر می‌کند همین عامل نجات از گناہانی است که انسان هنگام غلبه شهوات انجام می‌دهد. آنجا که می‌گوید:

«عامل سوم که به مذهب بستگی پیدا می‌کند عبارت از اعمالی است که شهوات ویژه انسان به هنگام غلیان و شدت می‌تواند او را وادار به انجام دادن آنها کند. البته این انسان به خوبی می‌داند که پس از اعاده آرامش، از اینکه چنین اعمالی انجام داده است متأسف خواهد شد.»

و کمی بعد از این گفتار اضافه می‌کند: «تصوّر می‌کنم مذهب به صورتی که امروز در کلیسا رواج دارد مانع پیشرفت هر نوع فکر شرافتمندانه و صحیح است!»^۱

باز خرید گناہان بشریت با قربانی شدن مسیح!

از آنجا که این بحث یکی از مسائل اصولی مسیحیت کنونی

۱. جهانی که من می‌شناسم، ص ۲۸ و ۲۹.

است و چنانکه گفته شد جزء قیافه‌های اولی تعلیمات کلیسا محسوب می‌شود تا آنجا که یکی از القاب مسیح را «فادی»^۱ (فداشونده برای گناهکاران) و این مذهب را «مذهب نجات» (نجات گناهکاران) نامیده‌اند، لذا باید بررسی دقیق‌تری روی این موضوع و نتایج و عواقب آن بشود و ریشه‌های اصلی آن را مورد مطالعه قرار دهیم.

بعضی معتقدند که موضوع بازخرید گناهان بشریت با خون عیسی از موضوعاتی است که در قرون بعد از مسیح به وجود آمده و ریشه آن را مربوط به آیین‌های هندی می‌دانند که کلیسا از آن تأثر یافته و اقتباس کرده است، از این رو می‌گویند در اناجیل چهارگانه اصلی، اثری از این مطلب دیده نمی‌شود.

در حالی که چنین نیست، زیرا دقت در اناجیل کنونی نشان می‌دهد که ریشه این عقیده درباره مسیح از همین اناجیل گرفته شده، منتها در قرون بعد روی عللی - که ذکر خواهد شد - شاخ و بره‌هایی بر آن افزوده‌اند و به صورت یکی از اصولی‌ترین تعلیمات کلیسا درآمده است.

فی‌المثل در انجیل متی که آن را معتبرترین اناجیل می‌دانند، از قول عیسی در اواخر عمر خود نقل می‌کند که خطاب به شاگردانش گفت: «این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود».^۲

۱. قاموس مقدس، ص ۳۴۵.

۲. انجیل متی، باب ۲۶، جمله ۲۸.

و نیز می‌خوانیم: «او اَمّت خویش را از گناهان خداوند رها کنید».^۱ این معنی در رساله‌های شاگردان و رسولان مسیح به صورت روشن‌تری بیان شده است. در رساله یوحنا می‌خوانیم: «اوست کفّاره به جهت گناهان ما، نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان».^۲

در رساله پولس به عبرانیان نیز چنین آمده است: «چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید به دست راست کبریا در اعلی علّین نشست».^۳

حتّی برخی نویسندگان معروف مسیحی، مانند مستر هاکس امریکایی، مدّعی‌اند که: در شرایع یهود مطالب مهمّ بسیاری یافت می‌شود که اشاره به مبدأ و منبع فدایی می‌باشد که مسیح آن را به عمل آورده، تکمیل نمود. یعنی در وقتی که خود را از برای رفع هر قید و هر مسؤولیتی فدیّه گذرانید تا هر کسی که در تحت غلامی و بندگی گناه است آزاد سازد و شرط این آزادی این بود که شخص گناهکار، فادی خود را با تمام دل قبول کند و قلباً به وی ایمان آورد».^۴

این نکته نیز روشن است که طبق منابع مسیحی، همه گناهکار و غلام و بنده گناهان هستند و اصولاً سرشت و طبیعت آدمی بر

۱. همان، باب ۱، جمله ۲۱.

۲. رساله یوحنا، باب ۲، جمله ۲.

۳. رساله پولس، باب ۱، جمله ۳.

۴. قاموس مقدّس، ص ۶۴۶.

فساد و گناه بنیان شده است، چنانکه بیلی گراهام در کتاب چگونه می‌توان خدا را یافت صریحاً می‌گوید:

«ما در وضع طبیعی در واقع دشمن خدا هستیم، ما مطیع قوانین الهی نمی‌باشیم و مطابق «رومیان ۸ : ۷» اصلاً نمی‌توانیم مطیع باشیم... کتاب مقدس به ما تعلیم می‌دهد که در طبیعت مرده و پرگناه ما عاملی وجود ندارد که حیات ایجاد کند... کتاب مقدس چنین تعلیم می‌دهد که طبیعت قدیمی ما کاملاً فاسد است»^۱.

و به این ترتیب احتیاج عموم به فادی کاملاً روشن می‌شود. ولی نباید تردید داشت که ریشه موضوع فداء اگرچه در اناجیل کنونی و سایر رساله‌های وابسته به آن یافت می‌شود، هرگز در قرون اوّل مسیحیت این همه شاخ و برگ نداشته و مسلماً بعدها به آن افزوده شده و یکی از چهره‌های اصلی تعلیمات کلیسا را تشکیل داده است.

به نظر می‌رسد عوامل زیر در شاخ و برگ دادن به این موضوع کاملاً مؤثر بوده است:

۱. جنبه عوام‌پسند داشتن، زیرا گناهکار نشان دادن همه مردم، آن‌هم یک گناه ذاتی که اجباراً و بدون پیش‌بینی قبلی دامنگیر همه انسان‌ها شده است، لطمه شدیدی به شخصیت انسان می‌زند و ناراحتی شدید درونی در او ایجاد می‌کند و همین احساس حقارت او را در پی عاملی می‌فرستد که وی را از این وضع برهاند

۱. چگونه می‌توان خدا را یافت، ص ۸۰.

و شخصیت از دست رفته‌اش را به وی بازگرداند، بلکه در یک سطح عالی تر قرار دهد، آن‌گاه هنگامی که به او گفته شود تنها با ایمان آوردن به مسیح می‌تواند تمام آثار این گناه را بشوید و به آسانی پاک و پاکیزه شود، با کمال میل از آن استقبال خواهد کرد.

۲. جنبه تحذیری داشتن، زیرا توده مردم خواه‌ناخواه گرفتار شهواتی اند و تمایل دارند هم شهوات خود را اشباع کنند و هم وجدان خویش را راضی نگاه دارند. از سویی میان این دو در بسیاری از موارد تضاد وجود دارد، ولی با قبول تعلیماتی که کلیسا راجع به گناه و چگونگی تطهیر و فداء می‌دهد می‌توانند از شرّ این تضاد آسوده شوند؛ هم شهوات خویش را اشباع کنند و هم از ناراحتی وجدان که از آثار گناه است نجات پیدا یابند.

جایی که خون مسیح بتواند تمام آثار گناه ذاتی را بشوید، چگونه نمی‌تواند آثار این‌گونه گناهان را پاک کند؟ روی این زمینه، کلیسا و حامیان آن می‌توانند به زودی در میان عوام مردم، طرفداران جدّی برای خود پیدا کنند.

شاید روی همین اصل است که این بخش از تعلیمات کلیسا در قسمت تبلیغات خارجی آنها نیز یکی از مهم‌ترین فصول را تشکیل می‌دهد و همواره دورافتادگان از مسیحیت را به نجات از گناه و تطهیر از پلیدی ذاتی و اکتسابی در سایه ایمان به مسیح دعوت می‌کنند.

۳. این مسأله جاّده را برای موضوع «گناه‌بخشی کشیش» که از

مراسم هفتگانه مقدّس مذهبی مسیحی است، هموار می‌سازد و رونق کاملی به دستگاه کلیسا می‌بخشد، خصوصاً از نظر درآمدهای مادی نیز فوق‌العاده حائز اهمّیت است (شرح این موضوع در بحث آداب هفتگانه مقدّس خواهد آمد).

توجیه مسأله فداء و نجات

جمعی از روشنفکران مسیحی اخیراً به‌خوبی دریافته‌اند که مسیحیت با قیافه کنونی و اعتقادی که به مسأله فداء و نجات گناهکاران در پرتو خون عیسی دارد، نه تنها قادر به اصلاح افراد فاسد نیست بلکه عامل مؤثّری در توسعه فساد خواهد بود و این موضوع و آنچه لازمه آن است با شؤون یک مذهب پاک نمی‌سازد، بدین‌رو به فکر چاره‌جویی برآمده و تفسیرهایی برای موضوع مزبور ذکر کرده‌اند که آن را به صورتی معقول جلوه دهند.

نمونه کامل آن، کتاب از سرگردانی تا رستگاری، تألیف «کیددی الن» است.^۱ نامبرده کوشیده موضوع فداء و فروعات آن را به صورتی روزپسند درآورد.

وی در آغاز کتاب خود در بحثی که ذیل عنوان «سرچشمه گناه» ذکر کرده، گفت‌وگوهای بسیاری را که درباره سرچشمه گناه شده،

۱. این کتاب را مؤسسه انتشارات نور جهان از انگلیسی به فارسی ترجمه و در ایران منتشر کرده است.

بحث‌هایی بی‌ثمر معرفی کرده و می‌گوید:

گناه چگونه داخل این جهان شد؟ این پرسشی است که مردم نموده‌اند. آیا مسؤلیت گناه متوجه خداست؟ آیا گناهکار شیطان است؟ آیا آدم مسؤلیت دارد که بار گناه را بر سر بشر فرود آورده؟ در پیرامون این مسائل چه بحث‌های بی‌ثمری که به میان آمده و چه گفت‌وگوهایی که شده است. عیسی هیچ‌گاه این مسائل را مورد مذاکره قرار نداد. وی این مسائل را برای فلاسفه باز گذاشت تا در پیرامون آن اندیشه نمایند! آنچه که وی به ما فرموده عبارت است از سرچشمه‌آنی گناه. وی در آیه‌ای که در آغاز این فصل ذکر شده می‌فرماید: گناه از قلب انسان سرچشمه می‌گیرد.^۱

سپس وی به دنبال این بحث می‌کوشد موضوع آزادی اراده و اختیار را اساس قرار داده، به دنبال آن در فصلی که ذیل عنوان «معنی نجات» ذکر کرده، تصریح می‌کند:

راجع به موضوع نجات به قدری اشتباهات و سوء تعبیرات هست که من می‌خواهم بدواً بعضی از تصوّرات غلط را مورد بحث قرار دهم، تا راه را برای فهم صحیح نجات باز کنم و نشان بدهم که نجات در واقع چیست؟^۲

و به این ترتیب، نامبرده با اعتراف ضمنی به غلط بودن اعتقاد معمول مسیحیان درباره نجات و فداء، می‌کوشد که اثبات کند

۱. انجیل مرقس، باب ۷، جمله ۲۱-۲۳.

۲. از سرگردانی نارستگاری، ص ۳۶.

نجات عبارت از داشتن اعتقادات صحیح نیست، همچنین نجات عبارت از اجرای مراسم نیست بلکه نجات عبارت از یک تجربه اخلاقی، یک تجربه روحانی و بالاخره یک حیات جاودانی است.^۱ مختصر اینکه وی در کتاب خود موضوع فداء و نجات را بر خلاف آنچه در میان مسیحیان معروف و مشهور است تفسیر می‌کند؛ تفسیری که با عقاید اسلامی سازش کامل دارد بلکه رنگ خاص اسلامی آن به خوبی نشان می‌دهد که نویسنده کاملاً تحت تأثیر تعلیمات و کتاب‌های اسلامی قرار گرفته است.

البته گفتنی است که تفاسیری امثال تفسیر «کیدی الن» را هیچ‌گاه نمی‌توان به عنوان قیافه مسیحیت و تعلیمات کلیسا به حساب آورد، حتی از تعبیرات خود او برمی‌آید که آنچه در این کتاب آمده، بر خلاف عقیده اکثریت مسیحیان است، اما این توجیهاات و تفسیرها از یک واقعیت می‌تواند حکایت کند که نویسندگان روشنفکر مسیحی دارند به زشتی تعلیمات کلیسا و سوء آثار آن در مورد مسأله فداء و نجات کم‌کم آشنا می‌شوند.

ولی چگونه می‌توان سرچشمه اصلی گناه را قلب انسان دانست با اینکه کتب مقدسه آنان صریحاً می‌گوید:

به واسطه یک آدم، گناه داخل جهان گردید و به گناه موت و به این‌گونه موت بر همه طاری گشت از آنجا که همه گناه کردند.^۲

۱. از سرگردانی تارستگاری، ص ۴۱ - ۴۵.

۲. رساله پولس به رومیان، باب ۵، جمله ۱۲ - ۱۴.

و چگونه می‌توان مسأله فداء را انکار کرد با آن‌همه مدارکی که در بحث گذشته آوردیم؛ مدارکی که صریحاً می‌گوید عیسی با خون خود گناهان را شست و فادی گناهکاران شد.

البته جای تردید نیست که نخستین تعلیمات پیامبر خدا عیسی، آلوده به چنین خرافاتی نبوده و برای تعلیم و تربیت نوع بشر آمده بود، ولی این‌هم جای تردید نیست که مسائل خرافی و غیر منطقی مزبور بر اثر تحریفات بعدی اکنون در تعلیمات کلیسا وجود دارد و این دلیل روشنی بر انحراف کلیسا از تعلیمات آسمانی مسیح است.

* * *

اسلام و موضوع نجات

از بحث‌های مشروح گذشته درباره فداء و نجات این حقیقت روشن شد که این موضوع و شاخ و برگ‌های فراوانی که با مرور زمان به آن افزوده شده، اگرچه از نظر واکنش‌های خاص روحی در میان توده‌های عوام مسیحی و غیر مسیحی یکی از عوامل فریبندگی تعلیمات کلیسا و حفظ موجودیت آن محسوب می‌شود، اما نمی‌توان انکار کرد که این‌گونه تعلیمات لطمه‌ای بزرگ بر اساس مسیحیت از نظر افراد روشن‌بین و موشکاف می‌زند و این مذهب را به صورت بازیچه‌ای کم‌ارزش در دست افراد سودجو برای اغفال مردم ساده‌لوح نشان می‌دهد و تمام آنچه را مادی‌ها درباره مذهب و جنبه افیونی داشتن آن می‌گویند، بر مذاهبی امثال مسیحیت کنونی

منطبق می‌سازد.

ولی در اینجا لازم است ببینیم اسلام در این باره چه تعلیماتی دارد، این موضوع را در چند جمله کوتاه می‌توان بررسی کرد: در قرآن مجید که اصیل‌ترین تعلیمات اسلامی است، درباره فداء هیچ‌یک از پیامبران و غیر آنها سخنی به میان نیاورده است، هیچ‌کس را به جرم گناه دیگری گناهکار نمی‌داند. جمله «لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» در پنج سوره قرآن تکرار شده است.^۱

از سویی وسیله نجات و آمرزش و دخول در بهشت جاودان را ایمان و عمل صالح معرفی می‌کند. این موضوع در متجاوز از سی آیه قرآن به تعبیرات مختلف بیان شده است، از جمله در آیات زیر:

- ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ﴾.^۲

- ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾.^۳

- ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ﴾.^۴

و از سوی دیگر، نجات انسان‌ها و امت‌ها را در گرو اعمالشان می‌داند و پاداش‌هایی که به آنها داده می‌شود به تناسب همان اعمال

۱. سوره‌های انعام آیه ۱۶۴، اسراء آیه ۱۵، فاطر آیه ۱۸، زمر آیه ۷، نجم آیه ۳۸.

۲. ترجمه: «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، آنان اهل بهشت‌اند». سوره بقره، آیه ۸۲.

۳. ترجمه: «خداوند به آنها که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، وعده آمرزش و پاداشی بزرگ داده است». سوره مائده، آیه ۹.

۴. ترجمه: «اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، پروردگارشان آنان را در رحمت خود وارد می‌کند». سوره جاثیه، آیه ۳۰.

اكتساب شده معرفی می‌کند. این موضوع در متجاوز از بیست آیه بیان شده است، از جمله در آیات زیر:

- ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾.^۱

- ﴿وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ﴾.^۲

- ﴿تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ﴾.^۳ و امثال این

آیات به مضامین گوناگون در قرآن مجید فراوان است. این آیات به خوبی می‌تواند نظر اسلام را در مورد موضوع نجات روشن سازد.

۱. ترجمه: «هر کس در گرو اعمال خویش است». سوره مدثر، آیه ۳۸.

۲. ترجمه: «و به هر کس (پاداش) آنچه انجام داده به طور کامل داده شود». سوره آل عمران، آیه ۲۵.

۳. ترجمه: «آنها امتی بودند که درگذشتند. اعمال آنان، مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست». سوره بقره، آیه ۱۳۴.

چگونگی عقاید مسیحیان

۱. عقیده مسیحیان درباره مبدأ و معاد
۲. ابهام و پیچیدگی عقاید آنها
۳. تثلیث و معنی آن
۴. سرچشمه تثلیث و تاریخ پیدایش آن - تثلیث مصری و هندی

و مسیحی

۵. توحید و تثلیث (وحدت در عین تثلیث)
 ۶. تثلیث به هیچ صورت، منطقی و قابل قبول نیست.
- یکی از مشخصات عقاید مسیحیان کنونی، ابهام و تاریکی و پیچیدگی خاصی است که بر بسیاری از اصول معارف مذهبی آنها سایه افکنده است، مخصوصاً عقیده آنها درباره خدا و شخص عیسی و توحید و تثلیث، بسیار گنگ و مبهم است. مطالعات گوناگون تاریخی به ما نشان می دهد که سرچشمه و علت اساسی این موضوع دو چیز است:

الف) مسیحیت با گذشت زمان دستخوش تغییرات و تحولات

فراوانی شده و طبق معمول، تحولات فکری آنها بیشتر به سوی غلو درباره عیسی سیر کرده و لذا تدریجاً با مرور زمان، تناقضاتی میان افکار و اعتقادات آنها بروز کرده است که ناچار از جمع و تلفیق میان آنها بوده‌اند.

ب) چون بخشی از اعتقادات آنها قیافه قرون وسطایی و غیر منطقی داشته و در عصر حاضر قابل قبول نبوده است ناچار می‌بایست به صورتی روزپسند درآید.

بدیهی است جمع میان آن تضادها از یک سو و صورت منطقی به همه این عقاید گوناگون دادن از سوی دیگر، جز از طریق تفسیرهای مبهم و دوپهلوی امکان نداشته است و لذا چنانکه خواهیم دید غالباً راه چاره را منحصر به این گونه تفاسیر دیده‌اند.

نمونه کامل این مطلب، عقیده مسیحیان درباره خداست. اصل اساسی که امروز مورد قبول کلیسا و محافل کلیسایی است همانا موضوع تثلیث است که گاهی نیز از آن به «ثالوث اقدس» تعبیر می‌شود.

مطابق این عقیده، «طبیعت خدایی قصد از سه اقنوم^۱ مساوی الجوهر می‌باشد یعنی «خداپدر» و «خدایسر» و «خدا روح القدس». خدا پدر، خالق جمیع کائنات است به واسطه پسر، و پسر فادی، و روح القدس پاک‌کننده می‌باشد. لکن باید دانست که این هر سه اقنوم را یک مرتبه و درجه و عمل است»^۲.

۱. «اقنوم»، جمع «اقانیم»، به معنی شخص و اصل است.

۲. قاموس مقدس، ص ۳۴۴ و ۳۴۵.

همین نویسنده در چند سطر قبل دربارهٔ خدا می‌نویسد:
 «خدا یعنی از خود به وجود آمده و آن اسم خالق جمیع موجودات و حاکم کل کائنات می‌باشد و او روحی است بی‌انتها و ازلی و در وجود و حکمت و قدرت و عدالت و کرامت بی‌تغییر و تبدیل و به انواع مختلف و طرق متنوع خود را در موجودات ظاهر می‌فرماید، چنانکه در کتب مقدّسه در شخص عیسی مسیح که منجی کل جهان بود تجلّی فرمود».^۱

در دائرة المعارف قرن ۱۹ فرانسه دربارهٔ تثلیث چنین می‌خوانیم: «آن عبارت از اتحاد سه شخص متمایز است که خدای واحدی را تشکیل می‌دهد».^۲

چنانکه از دنبالهٔ گفتار دائرة المعارف مزبور برمی‌آید، عقیدهٔ تثلیث و خدایان سه‌گانه منحصر به مسیحیان نیست بلکه پیش از آن در میان هندی‌ها بوده که آن را تثلیث یا ثالوث هندی می‌نامند. مطالعات دیگر نشان می‌دهد که علاوه بر این دو، در میان مصریین قدیم عقیدهٔ تثلیث وجود داشته که اکنون از بین رفته است. ولی تثلیث هندی هنوز طرفداران بسیاری در میان براهمه دارد. طبق این عقیده، بره‌مایی‌ها معتقدند که خداوند نخست در «برهما» و سپس در «فیشنو» و بعد «سیفا» ظهور کرد و لذا مجسمه‌های آنها را به صورت به‌هم‌چسبیده درست می‌کنند.

۱. قاموس مقدّس، ص ۳۴۴ و ۳۴۵.

۲. فرید وجدی، دائرة المعارف، مادّة «ثالوث».

بی‌تردید عقیده به تثلیث، نخست در آیین مسیح نبوده و همه مطالعات تاریخی این معنی را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که این موضوع بعداً به عقاید مسیحیان اضافه شده است. آیا پولس نخستین کسی بود که این عقیده را ابراز کرد یا بعد از او این عقیده اظهار شد، محلّ گفت‌وگوست.

دائرة المعارف لاروس در این باره می‌نویسد:

«اگرچه عقیده به تثلیث در کتب عهد جدید و اعمال رسولان و همچنین در میان شاگردان نزدیک آنها نبوده، ولی کلیسای کاتولیک و مذهب پروتستان روی تقلید معتقدند که عقیده مزبور همیشه و در تمام زمان‌ها مورد قبول مسیحیان بوده است، علی‌رغم مدارک تاریخی که به ما نشان می‌دهد چگونه این عقیده پیدا شد و نمو کرد و سپس در کلیسا وارد گردید. تنها چیزی که در این قسمت دیده می‌شود این است که هنگام انجام دادن مراسم غسل تعمید، نامی از «اب، ابن، روح القدس» می‌برند ولی بعداً خواهیم گفت که معنای اصلی این کلمات با آنچه امروز مسیحیان از آن می‌فهمند تفاوت بسیار دارد.

مسئلاً شاگردان نخستین مسیح که از نزدیک او را شناخته بودند و سخنان وی را شنیده بودند، بسیار از این عقیده که «مسیح یکی از ارکان سه‌گانه تشکیل‌دهنده ذات آفریدگار است» دور بوده‌اند و (مثلاً) پطرس حواری معروف، مسیح را جز مردی که از طرف خداوند به او وحی فرستاده می‌شد نمی‌دانست. ولی پولس با

عقیده شاگردان نخستین مسیح مخالفت کرد و گفت: مسیح از انسان بالاتر است، او نمونه‌ای از انسان تازه، یعنی «عقل عالی» است که از خداوند متولد شده، و پیش از پیدایش این جهان بوده است و سپس در این جهان به صورت انسانی درآمد تا مردم را نجات بخشد، ولی در عین حال او پیرو خدای پدر است...».

دائرة المعارف مزبور سپس اضافه می‌کند: «ژوستن مارشیر، که از تاریخ‌نویسان قرن دوم میلادی است، می‌گوید: در زمان او در کلیسا کسانی بودند که عیسی مسیح را انسان خالص، منتها انسانی که از سایر مردم کامل‌تر بود می‌دانستند ولی بعداً هر قدر دایره مسیحیت توسعه یافت و افراد تازه‌ای از بت‌پرستان آیین مسیح را پذیرفتند عقاید تازه‌ای به آن افزوده شد».^۱

نویسنده قاموس مقدس نیز به این حقیقت اعتراف کرده است، آنجا که می‌گوید: «ولی مسأله تثلیث در عهد عتیق و عهد جدید مخفی و غیر واضح است».^۲

شگفتی‌های توحید و تثلیث

منظور از اب و ابن و روح القدس چیست؟

چنانکه در بحث‌های گذشته گفتیم، در کتب مقدسه مسیحیان با

۱. فرید وجدی، دائرة المعارف، ماده «ثالوث».

۲. قاموس مقدس، ص ۳۴۵.

اینکه تحریف یافته است، ذکری از خدایان سه گانه نیست و موضوع تثلیث از مسائلی است که پس از دوران شاگردان مسیح، کلیسا آن را از ملل تازه‌ای که به آیین مسیح گرویدند اخذ نموده است و چون مطابق طبع عامه بی سواد و کوتاه فکر آن زمان که قبول خدای مجسم را بر خدای نادیده ترجیح می دادند بوده و با تمایلاتی که عوام مردم در مورد غلو درباره پیشوایان خود دارند کاملاً می ساخته است، کلیسا به آن دامن زده و آن را یکی از اصول اساسی خود قرار داده است.

ممکن است کسانی تصوّر کنند الفاظ (اب و ابن و روح القدس) که در مراسم غسل تعمید (غسلی که برای پاک شدن از گناهان ذاتی انجام می دهند) برده می شود دلیل بر وجود ریشه تثلیث در کتب مقدسه مسیحی است، چنانکه در انجیل متی وارد شده: «همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید».^۱

ولی این موضوع اشتباه است، زیرا «اب» در کتب عهد قدیم و عهد جدید به معنی خالق و آفریننده استعمال می شود. چنانکه در سفر تثنیه تورات می خوانیم: «آیا او (خدا) پدر و مالک تو نیست».^۲ و در رساله پولس به رومیان نیز می خوانیم: «زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می شوند ایشان پسران خدایند... همان روح

۱. انجیل متی، باب ۲۸، جمله ۱۹.

۲. تورات، سفر تثنیه، باب ۳۲، جمله ۶.

شهادت می دهد که ما پسران خداییم».^۱

و در انجیل یوحنا از قول عیسی به مریم مجدلیه می خوانیم: «به ایشان (به شاگردان من) بگو: نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می روم».^۲

با توجه به این معنی روشن می شود که اطلاق کلمه «ابن» نیز به معنی مخلوق و آفریده و یا مخلوق شریف خدا خواهد بود، نه به معنی فرزند جسمانی یا شبیه آن، نظیر آنچه در انسان است. و اما روح القدس در کتب مقدس مسیحیان در معانی گوناگونی استعمال شده، از جمله: ۱. روح پاک ایمان و معنویت و سکینه خاطر، چنانکه در انجیل لوقا می خوانیم:

«فرشته در جواب وی (مریم) گفت: روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی (خداوند) بر تو سایه خواهد افکند».^۳

و در همان باب می خوانیم:

«پدرش زکریا از روح القدس پر شده، نبوت نمود».^۴

۲. گاهی به معنی فرشته‌ای که واسطه میان خدا و بندگان است استعمال شده، چنانکه در رساله پولس به قرنطیان می خوانیم:

«اما خدا آنها را (آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است) به روح خود بر ما کشف نموده است زیرا روح همه چیز

۱. رساله پولس به رومیان، باب ۸، جمله ۱۴

۲. انجیل یوحنا، باب ۲۰، جمله ۲۷.

۳. انجیل لوقا، باب ۱، جمله ۳۵.

۴. همان، جمله ۶۷.

حتی عمق‌های خدا را نیز تفحص می‌کند.^۱
 ناگفته پیداست آن روحی که حقایق را خداوند به وسیله او بر ما
 کشف می‌کند فرشته وحی است.
 و در رساله پولس به رومیان می‌خوانیم: «روح برای ما شفاعت
 می‌کند... او برای مقدّسین بر حسب اراده خدا شفاعت می‌کند».^۲
 در اینجا نیز منظور از «روح»، فرشته مقرب و شفاعت‌کننده
 است.

۳. گاهی نیز به معنی تسلی‌دهنده و کسی که پس از عیسی
 خواهد آمد و همه چیز را به جهانیان تعلیم خواهد داد اطلاق شده
 است، چنانکه در انجیل یوحنا صریحاً آمده است:
 «لیکن تسلی‌دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من
 می‌فرستد او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما
 گفتم به یاد شما خواهد آورد».^۳

از مجموع آنچه در بالا ذکر شد روشن می‌شود که کلمات «اب
 و ابن و روح القدس» هیچ‌گونه ارتباطی با موضوع تثلیث خدایان
 ندارد، زیرا یکی از معانی کنایی «اب»، خالق و مالک و صاحب
 است، چنانکه در زبان عربی و فارسی کلمه «اب» و «پدر» احیاناً در
 همین معانی به کار می‌رود. فی‌المثل به شخص دانشمند و بزرگوار ،

۱. رساله اول پولس به قرنتیان، باب ۲، جمله ۱۰.

۲. رساله پولس به رومیان، باب ۸، جمله‌های ۲۶ و ۲۷.

۳. انجیل یوحنا، باب ۱۴، جمله ۲۶.

ابوالعلم و ابوالعلاء و به صاحب ماشین، ابوالسیاره و به جابر بن حیّان، پدر علم شیمی اطلاق می‌شود.

هرگاه کلمه «اب» در چنین معانی استعمال شود، کلمه «ابن» نیز به قرینهٔ مقابله در معنای مخلوق و مملوک و امثال آن استعمال می‌شود.

در مورد کلمه «روح القدس» که در اصل لغت به معنی روح پاک است، اطلاق بر روح ایمان و سکینه خاطر و فرشتهٔ وحی و پیامبری که بعد از حضرت مسیح می‌آید، بسیار مناسب‌تر است از اینکه اطلاق بر خدا شود.

خلاصه اینکه هم معنای اصلی این الفاظ و هم موارد استعمال فرآوان آنها در کتب عهد جدید و عهد قدیم، گواهی می‌دهد که منظور از آنها به هیچ وجه خدایان سه‌گانه نیست.

آیا وحدت در تثلیث قابل قبول است؟

چنانکه اشاره شد، کلیسا که بدعتگذار مسألهٔ تثلیث است اصرار دارد که آن را با توحید تلفیق کند و این یکی از مهم‌ترین بن‌بست‌هایی است که کلیسا با آن مواجه است، زیرا «مساوی بودن یک با سه»، مسألهٔ عجیبی است که عقل از قبول آن ابا دارد.

آنان برای رهایی از این بن‌بست، راه‌های مختلفی را می‌پیمایند که هیچ‌یک از آنها نتیجهٔ قابل ملاحظه‌ای در بر ندارد، از جمله:

۱. پروتستان‌ها و جمعی دیگر معتقدند که این مسأله از اسرار

است و باید تعبداً آن را پذیرفت و گفت‌وگو دربارهٔ این موضوع بی‌ثمر است. آنها به این وسیله خواسته‌اند خود را از چنگال یک سلسله بحث‌های گیج‌کننده‌ای که مسلماً به جایی نمی‌رسد و نتیجه‌ای جز پیچیده‌تر ساختن موضوع ندارد، راحت کنند؛ غافل از اینکه تعبد در چنین موضوع غیر منطقی نیز مطلبی نیست که عقل زیر بار آن برود.

به عبارت دیگر، اعتقاد ما به حقانیت یک مذهب و اصول آن از استدلال‌ات عقلی سرچشمه می‌گیرد، پس چگونه می‌توان با استدلال‌ات عقلی، مذهبی را اثبات کرد که اصول غیر عقلی دربر داشته باشد؟!

اعتقاد به وحدت اقانیم ثلاثه نوعی اعتقاد به اجتماع نقیضین (یا اجتماع ضدین که به اجتماع نقیضین منتهی می‌شود) است و چنانکه در فلسفه خوانده‌ایم، بطلان «اجتماع نقیضین» از بدیهیات است و مسأله‌ای است که تمام مسائل نظری و ضروری سرانجام به آن بازمی‌گردد و بدون اعتقاد به بطلان این موضوع، هیچ مسأله‌ای - اعم از ضروری و نظری - قابل اثبات نیست.

با این حال چگونه ممکن است چنین مطلبی را تعبداً و چشم‌و‌گوش‌بسته پذیرفت، یا آن را جزء اسرار دانست؟!

۲. برخی دیگر می‌کوشند که با ذکر مثال‌هایی سفسطه‌آمیز، وحدت در تثلیث را موجه جلوه دهند. مثلاً می‌گویند: رابطه سه اقنوم با یکدیگر، مانند ارتباط جرم خورشید و حرارت و نور آن

است. یا اینکه رابطه این سه، مانند جرم آتش و نور و حرارت آن است. یا اینکه رابطه آنها مانند رابطه روح و فکر و کلمه است که به یک معنی سه و به یک معنی یکی می‌باشند.

ناگفته پیداست این‌گونه تشبیهات اگر برای مردم عوام کمی قانع‌کننده باشد، از نظر علمی کمترین ارزشی ندارد زیرا می‌دانیم جرم خورشید با نور و حرارت آن تفاوت بسیار دارد. «جرم» ماده است و «حرارت» انرژی خاصی است که از امواج خاصی که تعداد آن در هر ثانیه مقدار معینی است به وجود می‌آید و «نور» یک نوع انرژی دیگر است که از امواج فوق‌العاده سریع‌تر تولید می‌شود و هیچ‌یک از اینها عین دیگری نیست، بلکه رابطه آنها با هم رابطه علت و معلول است. جرم خورشید علت اصلی برای آنها محسوب می‌گردد که از تجزیه اتم‌های آن، انرژی نوری و حرارتی به وجود می‌آید - سایر تشبیهاتی که گفته شد نیز از همین قبیل است.

بنابراین با این مثال‌ها نیز مشکلی حل نخواهد شد.

۳. توجیه دیگری که برای مسأله وحدت در تثلیث ممکن است

گفته شود این است که:

همان‌طور که جمعی از فلاسفه و عرفا معتقد به «وحدت وجود» بوده و ذات خدا را با موجودات از یک نظر متحد می‌دانسته‌اند، یعنی قائل به وحدت حقیقی و تعدد اعتباری بوده‌اند، ممکن است میان خدای پدر و خدای پسر و روح القدس چنین اتحادی قائل شد و دوم و سوم را مظهر اول، یا هر سه را مظهر یک ذات واحد بدانیم.

این توجیه نیز از جهات متعددی غیر قابل قبول است، زیرا:
اولاً؛ برای «وحدت وجود» سه معنی گفته شده که دو معنای آن باطل و یک معنی گرچه قابل قبول است، ولی ارتباطی به محل بحث ما ندارد؛ به این ترتیب:

الف) «وجود» در خارج یک واحد شخصی قائم به ذات است و غیر از این وجود واحد شخصی، هیچ وجود دیگری نداریم و کثرت در ماهیات امکانی است و آنها عبارت از یک سلسله امور اعتباری اند که به آن وجود واحد انتساب و استناد پیدا کرده و از رشحۀ فیض او نمودی دارند. این را در اصطلاح «وحدت وجود» می نامند.

ب) «وجود» در خارج یک واحد شخصی بیش نیست و وجودات متعدد و متکثر، تطورات و شؤون آن وجود هستند. بنابراین، تعدد و تکثر از تطور همان یک وجود واحد شخصی حقیقی بروز و ظهور می کند، پس هر چه هست همان یک وجود شخصی و تطورات آن است و غیر از آن در صحنۀ خارج هیچ نیست و بنابراین مسلک، ماهیت امر دیگری (ولو اعتباری) در مقابل وجود نمی باشد و این را اصطلاحاً «وحدت موجود» می نامند. بطلان این دو عقیده در فلسفه به ثبوت رسیده است.

ج) وحدت مفهوم وجود، به این معنی که اگرچه در خارج وجودات متکثر داریم، وجود واجب که نامحدود از هر جهت است و وجودات امکانی که محدود از هر جهت می باشند، ولی

حقیقت وجود و مفهوم آن در صفحه ذهن یک چیز بیشتر نیست، همان مفهومی که ضد عدم و نیستی و نقطه مقابل آن محسوب می‌شود. این حقیقت واحد ذهنی همچون حقیقت و مفهوم نور در خارج دارای مراتب مختلفی است.

این معنی از وحدت وجود (وحدت مفهومی) گرچه صحیح است ولی هیچ ربطی به موضوع وحدت در تثلیث و تثلیث در وحدت ندارد، زیرا ناگفته پیداست که این مربوط به ذهن است و آن مربوط به خارج و وحدت ذهنی ربطی به وحدت خارجی که منظور آنهاست نخواهد داشت - دقت کنید.

ثانیاً؛ تفسیر «تثلیث در وحدت» به موضوع «وحدت وجود»، بر خلاف صریح گفته مسیحیان است زیرا آنها معتقدند: «این سه اقنوم، متساوی الجوهر و دارای یک رتبه و درجه و عمل است»^۱، نه اینکه خدای پدر که خالق اصلی جهان است اصل باشد و بقیه مظاهر وجود و تطورات هستی او باشند - باز هم دقت کنید.

ثالثاً؛ اگر این تفسیر صحیح باشد اختصاص به اب و ابن و روح القدس و عناوین «سه گانه» ندارد و شامل همه موجودات عالم هستی می‌شود.

خدایان سه گانه سرچشمه اصلی انواع انحرافات

از مجموع بیانات و بحث‌های گذشته که درباره تثلیث آوردیم

۱. نقل از قاموس مقدس، ص ۳۴۴ و ۳۴۵.

چند موضوع نتیجه گرفته شد:

۱. موضوع تثلیث یکی از مهم‌ترین ایراداتی است که به مسیحیت کنونی متوجه می‌شود.
 ۲. موضوع تثلیث یکی از بدعت‌ها و خرافات کلیساست و در اناجیل و کتب مقدسه کنونی مسیحی نامی از آن به میان نیامده است.
 ۳. موضوع تثلیث از موضوع غلو درباره شخصیت عیسی ﷺ سرچشمه گرفته، تا آنجا که او را به مرحله الوهیت رسانده‌اند و «واسطه» میان او و خداوند خالق جهان را که «روح القدس» باشد خدا سومی دانستند، در حالی که شاگردان مسیح چنین عقیده‌ای درباره او نداشته‌اند.
 ۴. مسأله تثلیث را از طریق تعبد نمی‌توان پذیرفت، زیرا مسائل اصولی مذهب همه جنبه عقلانی دارد و تعبد بر خلاف حکم صریح عقل ممکن نیست. سایر توجیهاتی که برای این مسأله کرده‌اند عموماً فاقد ارزش هستند.
 ۵. تعبیر به «اب» یا «پدر» در اناجیل و نیز «اب و ابن و روح القدس» در مراسم غسل تعمید، به هیچ‌وجه دلیل بر مسأله تثلیث نیست.
 ۶. مسأله تثلیث سرچشمه خرافات و مفساد بسیاری در مسیحیت شده که به بخشی از آن در گذشته و بخشی دیگر در آینده اشاره خواهد گردید.
- به‌طور کلی می‌توان گفت: غالب مفسدگی که دامنگیر پیروان

ادیان آسمانی شده، از موضوع انحراف از اصل توحید سرچشمه می‌گیرد و به همین دلیل، پیامبران الهی نیز بیش از همه به تقویت این اصل و از بین بردن ریشه‌های شرک و بت‌پرستی در تمام اشکال و قیافه‌های خود می‌پرداخته‌اند.

لذا همین مسأله تثلیث و مشتقات و لوازم آن، قیافه مسیحیت را به کلی دگرگون ساخته و همان‌طور که در بحث آینده مشاهده خواهیم کرد، فساد آن نیز از مسأله خداشناسی به نبوت سرایت کرد و این پیامبر بزرگ خدا (مسیح) را در قیافه‌ای که به کلی با قیافه اصلی مبیانت دارد نشان داده است.

دامنه این انحراف نیز به مراسم عبودیت و مسائل اخلاقی و همه دستورهای مذهبی کشیده شده و آنها را کاملاً مسخ و دگرگون کرده است. گناه‌بخشی، فروش مغفرت‌نامه، شفاعت به معنی غلط آن (یعنی بدون شایستگی و قابلیت محل و بدون تعلیق بر اذن و قبولی خداوند) و پرستش مجسمه‌های مریم و مسیح و امثال اینها، همه از میوه‌های تلخ این شجره خبیثه است.

بنابراین اگر ما ریشه همه انحرافات اساسی در مسیحیت را در همین مسأله تثلیث و غلو درباره مسیح بدانیم اغراق نگفته‌ایم. موضوع جدایی علم از مذهب نیز که نه تنها مخالفان مسیحیت عنوان کرده‌اند بلکه بسیاری از مؤمنان به مسیحیت آن را به رسمیت می‌شناسند و صریحاً می‌گویند نباید انتظار داشته باشیم که تمام مسائل مذهبی بر وفق عقل و علم باشد بلکه ممکن است با یکدیگر

تطبیق نکنند، ظاهراً از مسأله تثلیث (البته و امثال آن) سرچشمه گرفته است تا آنجا که قلمرو علم و دین را به کلی از یکدیگر جدا ساخته‌اند.

شخصیت مسیح از دیدگاه مسیحیان

ابهام و تضادهایی که بر اصول عقاید مسیحیان سایه افکنده و در گذشته به بخشی از آن اشاره شد، شخصیت مسیح را نیز فرا گرفته است و او را در هاله‌ای از ابهام قرار داده.

ولی آنچه نباید در آن تردید داشت این است که مسیحیان عیسی علیه السلام را مانند ما مسلمانان به عنوان یک پیامبر بزر نمی‌شناسند، بلکه او را مافوق پیامبر می‌دانند؛ او در نظر آنها خدا و فرزند خدا و فادی و نجات‌دهنده بشریت از گناه است.

مستر هاکس آمریکایی در کتاب خود درباره مسیح چنین می‌نویسد:

«خداوند ما عیسی به مسیح ملقب گشته است، زیرا که از برای خدمت و فدا معین و قرار داده شده است... مقصود از نسل زن همان وجود مبارک است... که شیطان و نسل مار را مغلوب خواهد نمود... و قصد از گزیدن پاشنه مسیح این است که وی را زحمت دادند و اذیت رسانیدند و مقتول نمودند لکن حضرت بالاخره سر شیطان و نسل او را کوبید زیرا که بر گناه و موت نصرت یافت».^۱

۱. قاموس مقدس، ص ۸۰۶. منظور از کوبیدن سر شیطان و نسل مار اشاره به مطلبی است که در باب سوم سفر پیدایش تورات درباره خلقت آدم آمده.

آنها معتقدند: «قصد از بعثت انبیا این بود که مشیت حضرت الهی را اعلام کرده، شئون دینی را اصلاح نمایند و مخصوصاً قصد عمده و کلی انبیا، اخبار از آمدن مسیح و خلاصی عالم بوده است و ایشان آن قوه فعاله و مؤثره‌ای بوده‌اند که قوم را به راه راست هدایت می‌نموده‌اند و مداخله عظیم در امور سیاسیه داشته‌اند».^۱

و از این بیان به خوبی استفاده می‌شود که مسیح مافوق پیامبران بوده و هدف اصلی بعثت پیامبران، در درجه نخست این بود که خبر از آمدن او دهند.

ولی جالب توجه اینجاست که بر خلاف عقیده مسیحیان امروز، از گوشه و کنار همین اناجیل کنونی به خوبی برمی‌آید که هدف از فرستادن عیسی همچون سایر انبیا، برای ارشاد و هدایت خلق و سوق دادن آنها به سوی آفریدگار جهان و نجات مردم از گناهان از طریق موعظه و راهنمایی و نصیحت و پند و توبه بوده است.

در انجیل لوقا چنین می‌خوانیم:

«... او (عیسی) در هر شهری و دهی گشته، موعظه می‌نمود و به ملکوت خدا بشارت می‌داد و آن دوازده با وی بودند».^۲

این انجیل و سایر اناجیل مملو است از موعظه‌های مسیح و ارشاد و دعوت مردم به سوی خدا.

در انجیل یوحنا این تعبیرات کراراً از زبان مسیح نقل شده است.

۱. قاموس مقدس، ص ۸۷۴.

۲. انجیل لوقا، باب ۸، جمله ۱.

۱. آن که مرا فرستاد حقّ است (باب ۸، جمله ۲۶).
۲. من از جانب خدا صادر شده‌ام و آمده‌ام زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام بلکه او مرا فرستاد (باب ۸، جمله ۴۲).
۳. پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می‌دهد (باب ۸، جمله ۱۸).

(سابقاً اشاره کردیم که کلمه «پدر» در کتب مقدّس مسیحیان به معنی آفریدگار و صاحب و مالک آمده است. در باب هشتم انجیل یوحنا نیز شواهدی بر این موضوع وجود دارد).

همه این تعبیرات می‌رساند که عیسی خود را رسول و پیامبر و فرستاده خداوند معرفی کرده، و این بر خلاف چیزی است که اولیای کلیسا به سوی آن دعوت می‌کنند.

به علاوه در اناجیل بارها عنوان «پسر انسان» بر مسیح اطلاق شده، به طوری که نویسنده قاموس مقدّس اظهار می‌دارد، در هشتاد مورد چنین عنوانی بر مسیح عليه السلام اطلاق شده است!^۱ و این تعبیر می‌رساند که عیسی اصرار داشته است او را به عنوان یک بشر بشناسند.

و از همه جالب‌تر اینکه، مطابق صریح انجیل متی، حضرت مسیح عبادت و بندگی را مختصّ خداوند دانسته، آنجا که می‌گوید: «پس ابلیس او (مسیح) را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک

۱. قاموس مقدّس، ص ۸۰۶.

جهان و جلال آنها را بدو نشان داد، به وی گفت: اگر افتاده مرا سجده کنی همانا این همه را به تو بخشم، آن گاه عیسی وی را گفت: دور شو ای شیطان، زیرا که مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما.^۱

از این بیان به خوبی برمی آید که عیسی هنگام آزمایش، فریب شیطان را نخورد و دعوت او را برای سجده خویش در برابر چنان پاداش بزرگی نپذیرفت بلکه گفت: عبادت مخصوص ذات خداوند خداست (تعبیر خداوند خدا، مخصوص آفریدگار جهان است). از این عبارت نیز برمی آید که مسیح تنها دعوت به عبادت خدای یگانه می کرد و آنچه امروز از عبادت کردن مسیح یا مریم در میان مسیحیان رایج است بدعت است.

ولادت و نسب مسیح

در دو مورد از اناجیل چهارگانه (انجیل متی و انجیل لوقا) بحث نسبتاً مشروحی درباره تولد مسیح و نسب او آمده که از جهات مختلفی قابل توجه است.

در انجیل متی چنین می خوانیم:

«کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داوود بن ابراهیم - ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و برادران او را آورد... تا آنجا که می گوید... و متان یعقوب را آورد و یعقوب

۱. انجیل متی، باب ۴، جمله های ۹ و ۱۰.

یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد... اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود قبل از آنکه با هم آیند او را از روح القدس حامله یافتند و شوهرش یوسف چون که مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند - اما چون او در این چیزها تفکر می کرد ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: ای یوسف پسر داوود از گرفتن زن خویش مریم مترس زیرا که آنچه در وی قرار گرفته از روح القدس است - و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد زیرا که او امت خویش را از گناهان خواهد رهانید... پس چون یوسف از خواب بیدار شد چنانکه فرشته خداوند بدو امر کرده بود به عمل آورد و زن خویش را گرفت و تا پسر نخستین خود را نزایید او را نشناخت^۱ و او را عیسی نام نهاد»^۲.

و در انجیل لوقا چنین می خوانیم:

«... در ماه ششم (ماه ششم حمل ایصابات مادر یحیی) جبرائیل فرشته از جانب خداوند به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت فرستاده شد - نزد باکره نامزد مردی مسمی به یوسف از خاندان داوود و نام آن باکره مریم بود... فرشته بدو گفت: ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته - و اینک حامله شده پسری

۱. ظاهراً منظور از جمله «او را نشناخت» این است که در دوران حمل با مریم همبستر نشد.

۲. انجیل متی، باب ۱، جمله ۱-۲۵.

خواهی زابید و او را عیسی خواهی نامید - او بزر خواهد بود و به پسر حضرت اعلی مسمی شود و خداوند خدا تخت پدرش داوود را بدو عطا خواهد فرمود... مریم گفت: این چگونه می شود و حال آنکه مردی را نشناخته‌ام^۱ فرشته در جواب او گفت: روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند از آن جهت آن مولود مقدس پسر خداوند خواهد شد...»^۲.

اکنون به بررسی عبارات فوق می پردازیم:

۱. در این عبارات در یک جا عیسی فرزند یوسف معرفی شده، آنجا که می گوید (و یعقوب یوسف، شوهر مریم را آورد که عیسی مسیح از او متولد شد - از نسب نامه مسیح) ارتباط عیسی به داوود که به عنوان پدر وی ذکر شده، از طریق همین یوسف نجار است (آنجا که می گوید: خدا تخت پدرش داوود را بدو عطا خواهد فرمود). اما در جای دیگر می گوید: پسر خداوند است (به پسر حضرت اعلی مسمی شود).

در جای دیگر می گوید: آنچه در وی قرار گرفته از روح القدس است.

آیا راستی این عبارات با هم تضاد و تناقض دارد، یا قابل جمع است؟

انصاف این است که با قراینی که در قبل و بعد این عبارات است

۱. یعنی با مردی همبستر نشده‌ام.

۲. انجیل لوقا، باب ۱، جمله‌های ۲۶ - ۳۵.

همه قابل جمع است، زیرا از مجموع عبارات مذکور استفاده می‌شود که یوسف پدر حقیقی مسیح نبود، بلکه ناپدری او محسوب می‌شد که گاهی در عرف، مجازاً بر او «پدر» اطلاق می‌کنند. اطلاق شوهر به یوسف نیز به مناسبت نامزدی او بود، زیرا از عبارات انجیل متی که در بالا آوردیم برمی‌آید که یوسف بعداً با او ازدواج کرد و تا هنگام تولد عیسی با او همبستر نشد (منظور از رها کردن مریم نیز ظاهراً به هم زدن نامزدی بوده است).

اسناد تولد مسیح به روح القدس از این نظر است که روح القدس وسیله و واسطه‌ای بوده برای تولد مسیح.

و اطلاق پسر خداوند بر او نیز از این نظر است که این فرمان از طرف او صادر و به وسیله فرشته او اجرا شده است، چنانکه در انجیل لوقا تصریح گردیده: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند از آن جهت آن مولود مقدس پسر خداوند خواهد شد».

۲. یوسف در مدت حمل مسیح با مریم نزدیکی نکرد و مسیح از مریم باکره متولد شد، ولی به طوری که از عبارات دیگر انجیل برمی‌آید مریم پس از عیسی فرزند دیگری آورد که گاهی «برادر خداوند» بر او اطلاق می‌شود (البته منظور از خداوند همانا راهنما و صاحب و سرور است و مراد از برادر، برادر مادری است).

۳. در جمله‌های صریحی که در عبارات دو انجیل فوق در مورد تولد مسیح وارد شده، به خوبی برمی‌آید که اطلاق پسر خداوند بر

عیسی در اناجیل تنها از جهت «توجه خاص خداوند نسبت به او» و «ولادت غیر عادی او» بوده و به این ترتیب، نسب‌نامه مذکور که متن اصلی دو انجیل معروف است، بر تمام خرافات و اوهامی که کلیسا درباره تولد مسیح به هم بافته خط بطلان می‌کشد.

توضیح اینکه: کلیسا اصرار بسیار زیادی دارد که تولد غیر عادی مسیح را دستاویزی برای اینکه او فرزند خداست قرار دهد و در همه جا سخن از «خدای پدر» و «خدای پسر» به میان می‌آورد و تعبیراتی که در اناجیل به عنوان اب و ابن (پدر و پسر) وارد شده نیز شاهی بر مدعای خود می‌داند.

قابل توجه اینکه بسیاری از آنها تصریح می‌کنند که لقب «ابن‌الله» (پسر خدا) مخصوص عیسی است و به هیچ کس دیگری اطلاق نمی‌شود. در قاموس مقدس می‌خوانیم: «لفظ پسر خدا یکی از القاب منجی و فادی ماست که بر شخص دیگری اطلاق نمی‌گردد، مگر در جایی که از قراین معلوم شود که قصد از پسر حقیقی خدا نیست».^۱

در حالی که این موضوع کاملاً مردود است، یعنی هم از نظر عقلی باطل است و هم از نظر مندرجات اناجیل، زیرا:

اولاً کلیسا نتوانسته است این موضوع را روشن سازد که معنای «پسر خدا» یا «ابن‌الله» چیست؟

مسلماً منظور «تولد جسمانی» نیست، زیرا آن نیازمند وجود دو

۱. قاموس مقدس، ص ۳۴۵.

فرد جسمانی (زوجین) و وضع خاصّ دستگاه تناسلی است که ابداً چنین چیزی در مورد خداوند مفهوم ندارد. افزون بر اینکه خود کلیسا تصریح می‌کند که منظورش این نیست.

بنابراین باید منظور از تولّد، ولادت روحانی باشد چنانکه گاه خود آنها تصریح می‌کنند که «جنبه ناسوتی مسیح از مریم و جنبه لاهوتی او از خداست».

در اینجا نیز این سؤال پیش می‌آید که آیا تولّد روحانی معنایی جز این می‌تواند داشته باشد که مسیح «آفریده شایسته» خدا و «بنده خاصّ» اوست و الفت شدیدی میان او و خداوند است؟

بدیهی است به کار بردن کلمه «ابن» در این معنا جنبه مجازی دارد نه حقیقی. همچنین می‌توان همین معنی را در مورد سایر بندگان و فرستادگان خاصّ خدا به کار برد و اختصاص به مسیح ندارد؛ جز این معنای دیگری برای فرزند روحانی متصوّر نیست.

از اینها گذشته، عقیده آنها به تثلیث و وحدت خدایان سه‌گانه و اتحاد آنها در رتبه و مقام و مرتبه که در بحث تثلیث مشروحاً گفته شد، به هیچ وجه با این مسأله سازگار نیست چه اینکه هر سه اقنوم از نظر آنها دارای یک مقام و مرتبه‌اند و با این حال اختصاص یکی به عنوان «اب» و دیگری به «ابن» به هر معنی که باشد صحیح نیست.

ثانیاً شواهد فراوانی در کتاب‌های عهد قدیم و عهد جدید وجود دارد که ثابت می‌کند کلمه «ابن» (پسر) کراراً به غیر مسیح نیز اطلاق شده است و در همه جا به معنای بنده خاص و آفریده ممتاز خدا

آمده، از جمله:

در برخی موارد به آدم اطلاق شده، چنانکه در انجیل لوقا می‌خوانیم: «خود عیسی وقتی که شروع کرد قریب به سی ساله بود و حسب گمان خلق، پسر یوسف بن هالی بن متّات بن لاوی... بن شیب بن آدم بن الله».^۱

و در بعضی موارد دیگر به فرشتگان «فرزندان خدا» اطلاق شده، چنانکه در کتاب ایوب از کتب عهد قدیم می‌خوانیم: «هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنّم نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند».^۲

و در بعضی دیگر به مؤمنان نیز فرزندان خدا اطلاق شده است، از جمله در رسالهٔ پولس به رومیان وارد شده: «همهٔ کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند ایشان پسران خدایند از آن رو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به آن «ابا» یعنی ای پدر، ندا می‌کنیم. همان روح بر روح‌های ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم».^۳

این تعبیر در مورد مؤمنان در رسالهٔ دوم پولس به قرنتیان نیز دیده می‌شود: «و شما را پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود، (این را) خداوند قادر مطلق می‌گوید».^۴

۱. انجیل لوقا، باب ۳، جمله‌های ۲۳ - ۳۸.

۲. کتاب ایوب، باب ۳۸، جملهٔ ۷.

۳. رسالهٔ پولس به رومیان، باب ۸، جمله‌های ۱۴ - ۱۶.

۴. رسالهٔ دوم پولس به قرنتیان، باب ۶، جملهٔ ۱۸.

بنابراین تردیدی باقی نمی‌ماند که اطلاق واژه «ابن» بر مسیح، نه به معنای حقیقی کلمه است و نه اختصاص به مسیح دارد.

سرانجام زندگی مسیح

در پایان هر یک از اناجیل چهارگانه شرح مبسوطی درباره کشته شدن مسیح به وسیله مصلوب شدن دیده می‌شود که همه در کلیات مشترک است ولی در جزئیات واقعه با هم تفاوت بسیار دارد و خلاصه مضمون آنها چنین است:

در آخرین شب زندگی مسیح هنگامی که او با شاگردانش سخن می‌گفت و از کشته شدن خود خبر می‌داد، ناگهان گروه بسیاری با شمشیرها و چوب‌ها از طرف رؤسای کهنه آمدند و به راهنمایی یهودای اسخریوطی که یکی از دوازده شاگرد او بود او را شناخته، دستگیر ساختند. زد و خورد مختصری در میان شاگردان او و مأموران رؤسای کهنه واقع شد اما به زودی همه شاگردان فرار کردند، آنها وی را گرفته، به خانه رئیس کهنه آوردند، پطرس که یکی از شاگردان او بود از دور در عقب سر او می‌آمد تا به خانه رئیس کهنه درآمد.

رئیس کهنه کوشش داشت مدرکی برای کشتن او به دست آورد، لذا عده زیادی آمدند و شهادت‌های دروغین بر ضد او دادند اما چون شهادت‌های آنها با هم موافق نبود رئیس کهنه قانع نشد، تا اینکه شخصاً از عیسی پرسید: «آیا تو مسیح پسر خدای متبارک

هستی؟ عیسی گفت: من هستم و پسر انسان را خواهید دید که بر طرف راست قوت نشسته، در ابرهای آسمان می آید.^۱

رئیس کهنه جامه چاک زد و با شنیدن این سخن (که متضمّن ادّعای فرزندى خدا یا متضمّن دعوى نبوّت بود) حکم تکفیر او را صادر کرد و همه گفتند او مستوجب قتل است.

در این موقع یکی از کنیزان کهنه متوجّه پطرس، شاگرد معروف مسیح شد که در ایوان پایین خود را (در کنار آتش) گرم می کرد. او را به جمعیت معرفی کرد، آنها دو سه بار به سراغ پطرس آمدند ولی پطرس ارتباط خود را با عیسی انکار کرد حتّی به او لعن و نفرین نمود و قسم خورد که او را نمی شناسم تا دست از سر او برداشتن!

صبح رؤسای کهنه او را بند نهاده، تسلیم «پیلاطس» والی قیصر، پادشاه روم کردند. پیلاطس هر چه خواست از او اقرار بگیرد و نسبت پادشاهی یهود را که به او داده بودند اعتراف کند او چنان اعترافی نکرد (در حقیقت رؤسای کهنه او را به جرم مخالفت با عقاید مذهبی محکوم نمودند ولی پیلاطس به دنبال یک جرم سیاسی و مخالفت با رژیم کشور می گشت).

پیلاطس چون نتوانست گناهی برای او پیدا کند می خواست او را آزاد سازد امّا رؤسای کهنه شوریدند و نگذاشتند وی مسیح را به آنها تسلیم کرد تا هر طور می خواهند با او رفتار کنند، و خود را از خون او تبرئه نمود.

۱. انجیل مرقس.

جمعیت او را برای مصلوب ساختن بیرون بردند، لباس سرخ‌رنگ (یا ارغوانی) در بدن او پوشانیده، تاجی از خار بر سر وی نهادند و پیوسته او را استهزا می‌کردند و به او می‌گفتند: سلام بر تو ای پادشاه یهود! و آب دهان بر او می‌انداختند.

سپس حکم اعدام او را نوشته و به عنوان ادّعی پادشاهی یهود او را محکوم نمودند، و همراه دو نفر دزد او را به دار آویختند (او در وسط و دزدان در دو طرف او بودند، برای اینکه قضیه بیشتر لوٹ شود).

عده‌ای در این حال او را مسخره می‌کردند و می‌گفتند این که ادّعا می‌کرد می‌تواند دیگران را نجات دهد پس چرا خودش را نجات نمی‌دهد؟ چرا از صلیب پایین نمی‌آید تا ما به او ایمان بیاوریم؟

او چندین ساعت بالای دار بود و در آخرین ساعت عمر خود صدا زد: «ایلی ایلی کما سبقتنی؛ یعنی الهی الهی، چرا مرا واگذار کردی.»^۱

چیزی نگذشت که آوازی بلند در داد و جان بداد. در این موقع حوادث غریبی در عالم به ظهور پیوست.

هنگام شام، یوسف نامی نزد پیلاتس آمد و جسد عیسی را تحویل گرفته و او را در کفن خوبی پیچیده، در وسط باغی در قبری که از سنگ تراشیده بود نهاد و سنگ بزرگی بر درِ قبر گذارد.

۱. انجیل مرقس.

عده‌ای به پیلاطس گفتند: او مدّعی بود که پس از سه روز از قبر برمی‌خیزد و خوب است عده‌ای مأمور بر قبر بگماری، زیرا ممکن است شاگردان او جسد وی را بدزدند و سپس بگویند او زنده شده؛ او مأمورانی بر قبر گذاشت.

ولی پس از سه روز که مریم مجدلیه و دیگران بر سر قبر آمدند دیدند سنگ به طرفی غلتیده و جسد او در قبر نیست، در همان حال عیسی بر مریم ظاهر گشت و به او فهماند که زنده شده است و به او گفت برود به شاگردان خبر دهد آنها باور نکردند ولی بعداً خود مسیح بر آنها ظاهر گشت و دستور راهنمایی مردم را به آنها داد و گفت که به زودی نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما به آسمان خواهیم رفت و عده دیگری نیز او را با همین بدن عنصری و همین گوشت و پوست دیدند و سپس ناپدید شد. این بود خلاصه آنچه از اناجیل چهارگانه به خصوص انجیل مرقس درباره مصلوب شدن مسیح و زنده شدن او استفاده می‌شود. این سرگذشت که شباهت فراوانی به افسانه دارد از جهاتی قابل ملاحظه و بررسی است.

پایان

تیرماه ۱۳۹۰